

مرو در عهد بنی امیه

از آغاز حکومت معاویه تا قیام ابو مسلم خراسانی

نوشته: دکتر آرمیدخت مشایخ فریدنی

مقدمه

آنگاه که ایران به دست سپاهیان اسلام گشوده شد، این خطه نه تنها کانون فرهنگهای شرق بلکه قلب تمام تمدن آن زمان بود.^۱ جای تردید نیست که بزرگترین عامل پیروزی مسلمانان در ایران پیام حیات بخش یکتاپرستی و نوید برادری و برابری اسلام بود. اما کمتر از نیم قرن بعد از ظهور اسلام، زمانی که امر خلافت در دودمان اموی موروثی گردید، اسلام از مسیر خود منحرف شد. در این دوران تعصبات نژادی و قبیله ای احیا شده و علی رغم عدل و مساوات اسلامی فکر برتری جویی و اشرافیت در میان بعض بزرگان عرب دوباره ریشه دواند. حرص و آز بنی امیه و دست اندازی و ستم آنان نه تنها ایرانیان بلکه عربها را نیز به ستوه آورد و رفته رفته شکافی عمیق میان مسلمانان و دستگاه حکومت اموی پدید آورد.

به استثنای مدتی بسیار کوتاه در زمان اسد بن عبدالله، یعنی در سال ۱۱۸ هجری که دارالاماره اموی در خراسان به بلخ منتقل شد، در سراسر دوران حکومت بنی امیه،

۱. برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، ۱۳۶۹، ص ۳.

مرو مرکز حکومت این خاندان در شرق بود. از همان اوایل، یعنی از زمان زیاد بن ابی سفیان در سال ۴۵ هجری قمری تعداد قابل ملاحظه‌ای از اعراب بدوی بصره و کوفه به مرو منتقل شدند. این مهاجرتها بعدها نیز تکرار شد و طی آن جنگاوران عرب که بیشتر از عربهای شمال و از قبایل تمیم، ربیعہ، مضر، طی، ازد و بکر بن وایل بودند، با خانواده و بستگان خود به مرو کوچ داده شدند. آنان به طور دایم در روستاهای اطراف واحه و در خانه اهالی آن جای گرفتند. بدین ترتیب علی رغم سیاست عاملان اموی شریطی مناسب برای جذب تازه واردان در جامعه ایرانی فراهم شد. بعدها که عربها موفق به خرید اراضی در روستاهای اطراف مرو شدند، مانند سایر ایرانیان در پرداخت مالیات ارضی فرودست دهقانان گردیدند.

در این مقاله، تاریخ مرو با توجه به موقع ممتاز سیاسی و اجتماعی آن در خلال حکومت هر یک از والیان اموی در خراسان بررسی می شود. همچنین جریان متقابل جذب عربها در جامعه ایرانی و جذب مسلمانان ایرانی به عنوان عنصری فعال در جامعه اسلامی مرو دنبال می شود. جریانی که سرانجام به انقلابی شیعی انجامید که مرو کانون آن در شرق بود.

حکومت خاندان ابی سفیان

معاویه نخستین خلیفه اموی در سال ۴۱ ه.ق در دمشق بر مسند حکومت نشست. او از همان ابتدا در صدد برآمد به دشمنیها و اختلافات قبیله‌ای که مرکز شوقی اسلام را تا آرام کرده بود، سامان دهد. در منابع پنهانفرمانی شهرهای این نواحی اشاره شده اما از چگونگی استقرار مجدد سیادت حکومت مرکزی سخنی نیامده است.^۲ بلاذری آورده است که معاویه ابتدا قیس بن هیشم بن قیس بن صلت سلمی را ولایت خراسان داد. او حدود یک سال بر این مقام بود. معاویه به او فرمان داده بود که معترض ناقرمانان نشود و فقط از آنان که بر سر صلح بودند، خراج بگیرد. به دلیلی که ذکر نشده است، قیس بن هیشم از مقام خود برکنار و خالد بن معمر جانشین او شد. معاویه ظاهراً

۲. احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، ۱۳۶۷، ص ۱۵۶۹ محمد بن حریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ترجمه ابوالقاسم پابند، ص ۲۷۲۶.

از این کرده پشیمان شد و به روایتی او را مسموم کرد. آنگاه حکومت خراسان و سیستان را به عبدالله بن عامر داد که مجدداً حاکم بصره شده بود. بلاذری می گوید که عبدالله بن عامر بار دیگر قیس بن هیشم را بر خراسان گمارد.^۳

عبدالله بن عامر در سال ۴۳ ه.ق عامل خود را در خراسان برکنار کرد. قیس بن هیشم در ارسال خراج و هدایا کوناهس کرده بود و بدین سبب عبدالله خالم را که همراه مهلب بن ابی صفره به سیستان اعزام شده بود، جانشین او کرد.^۴ قیس هراسان از اینکه به محاسبه کشیده شود، بیدرنگ به بصره بازگشت. ابن عامر او را سخت نکوهش کرد که «شغور را رها کرده تا تباہ شوند»، سپس دستور داد او را صد تازیانه زند و به زندان افکند.^۵ طبری به روایت از ابو مخنف گوید که ابن عامر بعد از عزل قیس بن هیشم به جای او اسلم بن زرعه کلابی را فرستاد.^۶

معاویه در سال ۴۴ ابن عامر را به علت بی کفایتی در اداره حوزه فرمانروایی او برکنار کرد.^۷ علت اصلی برکناری ابن عامر مهاجرت تعداد زیادی از عشایر به بصره بود که مایه شدت گرفتن رقابت میان قبایل و موجب ناپسامانی او ضاع بصره شده بود. معاویه یکی از افراد قبیله ازد به نام حارث بن عبدالله را در بصره جانشین او کرد. اما ۴ ماه بعد او را برکنار و عبدالله بن زیاد بن ابی سفیان را که مردی سختگیر و کاردان بود، به ولایت بصره گمارد و حکومت خراسان و سیستان را نیز به او داد.^۸ زیاد پایه‌های

۳. فتوح البلدان، ط ۵۶۹. طبری، ج ۷، ص ۲۷۲۶ گوید که در آخر سال ۴۱ عبدالله بن عامر به حکم معاویه تخاکم بصره شد، کار خراسان و سیستان نیز با وی بود. او از انتصاب خالد بن معمر خبر نداده ولی روایتی از حمزه بن صالح سلمی آورده که در سال ۴۱ ه.ق قی کار بر معاویه راست شد، قیس بن هیشم را سوی خراسان فرستاد، پس از آن خراسان را به ابن عامر داد که قیس را آنجا باقی گذاشت. همان کتاب، ص ۲۷۲۸.
۴. طبری، ج ۷، ص ۱۲۷۷۵ بلاذری، ص ۵۷۰.
۵. طبری، همان کتاب، ص ۲۷۷۶.
۶. طبری، همان کتاب، ص ۲۷۷۵.
۷. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ترجمه عبدالحمید آیتی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۷ ابن عامر در همین سال یکی از خاندان بشکری به قوم عبدالله بن شیخ و یا طفیل بن عوف بشکری را حکومت خراسان داده بود. همچنین نگاه کنید به طبری، ج ۷، ص ۲۷۷۸-۷.
۸. M.A. Shaban, The Abbasid Revolution, Cambridge, 1970, p.29.

طبری گوید در سال ۴۴ ه.ق معاویه و نسب زیاد بن معویه را به پدر خویش ابن سفیان پیوست. همان کتاب، ص ۲۷۸۰.

قدرت و حکومت معاویه را استواری بخشید^۹ و برای اداره خراسان تدبیری تازه اندیشید و در سال ۴۵ هـ ق آن را به چهار قسمت کرد: مرو، ابرشهر (نیشابور)، مرو رود (به انضمام فاریاب و طالقان) و هرات (به انضمام بادغیس، قادس و پوشنگ). بر هر یک عاملی گمارد؛ از جمله امیر بن احمد بشکری را در مرو و قیس بن هبشم را در مرو رود.^{۱۰} اما دو سال بعد رأی خود را تغییر داد و چهار ناحیه فوق را متحد ساخت و حکم بن عمرو غفاری، یکی از صحابه پیامبر (ص) را ولایتدار خراسان کرد. زیاد ظاهراً دریافته بود که این اقدام او می تواند عواقب خطرناکی داشته باشد، نه تنها به جهت گماشتن رؤسای قبایل بر این نواحی، بلکه بدان جهت که ایرانیان مخالف با مسلمانان که به آن سوی مرز شرقی رانده شده بودند، مجال می یافتند با حمایت از جانب طخارستان، آزاده فعالیت کنند.^{۱۱}

یعقوبی درباره تقسیمات فوق چه در زمان حکم بن عمرو غفاری و چه بعد از آن مطلبی نیاورده است و فقط در مورد انتصاب نامبرده می گوید که معاویه از زیاد خواست بود که حکم را بر خراسان گمارد. پس زیاد او را به حکومت خراسان فرستاده و وی در سال ۴۴ هـ ق به خراسان آمد و به هرات رفت و سپس تا جوزجان پیش رفت و آنرا فتح کرد و چنان به سختی افتادند که چهار پایان خود را خوردند.^{۱۲} بلاذری اضافه می کند که او نخستین کسی بود که در آن سوی جیحون نماز گزارد و به مرو بازگشت.^{۱۳} شایان ذکر است که چون زیاد گزارش فتوحات حکم را دریافت به او نوشته:

چیزی از کوره های خراسان را نگشای که امیرالمؤمنین معاویه به من

۹. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۰، طبری گوید: زیاد نخستین کسی بود که کار حکومت را قوام داد و شاه معاویه را استوار کرد و مردم را به اطاعت واداشت و به عقوبت پرداخت و شمشیر کشید و به پندار مؤاخذه کرد و به گمان عقوبت داد. همان کتاب، ص ۲۷۸۷.

۱۰. طبری، همان کتاب، ص ۲۷۹۰.

۱۱. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ۱۳۶۲، ص ۱۵۱.

۱۲. بلاذری، ص ۵۷. درباره انتصاب حکم به ولایت خراسان، طبری از معاویه نام نبرده است بلکه ظاهراً زیاد در نظر داشت حکم بن ابی العاص ثقفی را عامل خود نامد اما به جای او حکم بن عمرو غفاری را نزد زیاد آورده بودند. از این دو به او گفته بود: «توانس خواستم، اما خدای عزوجل ترا می خواست». همان کتاب، ص ۲۷۹۱-۲۷۹۰، بلاذری، ص ۵۷.

نوشته است که سفید و زرد را برای او نگاهداری و چیزی از زر و سیم در میان مردم بخش مکن. وی به نامه التفات نکرد و خمس را برداشت و بازمانده را در میان مردم بخش کرد.^{۱۴} به روایت مدائنی، حکم در سال ۵۰ هـ ق^{۱۵} در روستای فلیبن در مرو درگذشت و ربیع بن زیاد حارثی در سال ۵۱ هـ ق جانشین او شد.^{۱۶}

کوچ دادن اعراب به مرو

آنگاه که زیاد به حکومت بصره رسید برای نظارت بیشتر بر مقاتله عرب، قبایل مختلف را به پنج گروه تقسیم کرد.^{۱۷} چون کوفه نیز ضمیمه قلمرو او شد، قبایل این شهر را نیز به همان ترتیب به چهار گروه کرد. رئیس هر گروه از سوی حکومت و از میان مشایخ قبایل منصوب می شد.^{۱۸} و هر یک از آنها از حیث دریافت مستمری یک واحد مستقل به شمار می آمد. از این رو در دیوان مستمری بگیران نیز تغییراتی داده شد. بدین معنی که اسامی متوفیان حذف و نام افراد جدیدی بدان افزوده شد. در نتیجه این تجدید سازمان اسامی بسیاری از عشایر عرب به کلی از قلم افتاد.^{۱۹} زیاد برای حل این مشکل و جلوگیری از درگیریهای احتمالی، تصمیم گرفت پنجاه هزار خانوار مردان جنگی را از دو شهر نظامی بصره و کوفه به مرو کوچ دهد.

در خصوص تعداد و ترکیب مهاجران عرب در منابع آمده است که نیمی از بصره و نیم دیگر از کوفه بودند.^{۲۰} بلاذری گوید که پنجاه هزار تن را همراه با خانواده های آنها

۱۴. احمد بن یعقوب یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۷۳. مضمون بالا در تاریخ اجتماعی ایران، تألیف سعید نفیسی، تهران، ص ۱۷۷ آمده است.

۱۵. طبری گوید حکم به مردم گفت: «زودتر غنیمتهای خویش را برگیرید». همان کتاب، ص ۲۸۱۲.

۱۶. شهاب الدین یاقوت حموی، المعجم البلدان، ج ۱، ۱۳۹۹ هـ ق، ص ۲۷۸-۹، بلاذری، ص ۵۷.

۱۷. شعبان، ص ۳۲۳.

۱۸. شعبان، ص ۳۲۳.

۱۹. 18. The Cambridge History of Islam, Vol.1, Cambridge, 1970, p.79.

۲۰. طبری، ج ۷، ص ۲۷۹۲ و ولهاوزن، ص ۴۱۵.

به خراسان کوچ دادند.^{۲۱} بدین ترتیب می توان گفت که حدود دویست هزار تن از اعراب به مرو منتقل شدند.^{۲۲} در واقع حضور جنگاوران عرب در جوار مرزهای شرقی خلافت اموی، حفاظت از اراضی فتح شده را آسانتر می کرد، و نیروی کافی برای کشورگشاییهای بعدی فراهم می آورد. در خور توجه است که با ورود این جمع برای نخستین بار قبایل کوفی نیز در لشکر کشیهایی که از خراسان صورت می گرفت، شرکت کردند.^{۲۳}

در طبری و ابن اثیر درباره چگونگی انتقال و محل استقرار این عده خبری ثبت نشده است. بلاذری این نکته را اضافه کرده که «ربیع آن جماعت را در آن سوی نهر اسکان داد»^{۲۴} ولی این اعتم به صراحت می گوید که آنها را در مرو مستقر کردند و از آنجا به سایر نقاط لشکر کشیدند.^{۲۵} به هر تقدیر، اقلیم مرو از بسیاری جهات با طرز زندگی آنان سازگارتر بود.

از جمله تازه واردان به مرو، دوتن از سرداران اسلام به نامهای بریده بن حصیب اسلمی و ابوبرزه عبدالله بن فضل اسلمی بودند.^{۲۶} آنها از صحابه پیامبر اکرم (ص) بودند که در مرو سکونت کردند و در همانجا چشم از جهان پوشیدند. هر دو را در قرینه قین به خاک سپردند.^{۲۷}

مهاجران عرب جز در واحه مرو در هیچ نقطه دیگری مستقر نشدند. از آنجا که شهر مرو هنوز مانند بصره و کوفه شهری نظامی نشده بود، عربها را در خارج از شهر و در قریه های اطراف واحه مرو منزل دادند. اهالی مرو به موجب پیمان صلحی که در آغاز با مسلمانان بسته بودند، آنها را در خانه های خود جا می دادند.

۲۱. بلاذری، ص ۱-۵۷۰؛ اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ج ۱، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، ۱۳۴۹، ص ۳۲۹.

۲۲. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، تهران، ص ۳۰.

۲۳. شعبان، ص ۳۲.

۲۴. بلاذری، ص ۵۷۱.

۲۵. نقل از شعبان، ص ۳۲.

۲۶. بلاذری، ص ۵۷۱؛ اخبار ایران، ص ۳۶۷.

۲۷. باقوت، ص ۲۷۸-۹.

حکومت خاندان زیاد

ربیع بن زیاد دو سال و چند ماه در خراسان بود. او در سال ۵۳ ه. ق در خراسان درگذشت، ولی مدتها بعد از مرگ او زمام امور خراسان در دست خاندان زیاد باقی ماند. ابتدا پسرش عبدالله به جای او نشست اما دو ماه بعد او نیز در مرو درگذشت. معاویه سپس عبیدالله بن زیاد را فرمانروای خراسان کرد.^{۲۸} او جوانی بیست و پنج ساله بود و معاویه که امیدوار بود با وجود او در خراسان بار دیگر سپاهیان اسلام به بیرونزبهای بزرگی دست یابند، قبل از سفر به خراسان راهنماییهایی به او کرده بود.^{۲۹} عبیدالله بعد از ورود به خراسان با بیست و چهار هزار تن به ماوراءالنهر حمله کرد، و موفق شد اموال و غنایم فراوان به دست آورد.^{۳۰} در زمان او حکومت خراسان از بصره جدا شده بود. از این رو عبیدالله بخشی از اموال خراسان را به خزانه اموی در دمشق فرستاد. وی برای جلب حمایت بزرگان قبایل از سیادت اموی، آنان را مشغول اخذ خراج از دهقانان کرد. تا آن زمان امور محلی در مرو به دست دهقانان بود. اما اکنون رؤسای قبایل نه تنها از وصول خراج به عامل خراسان سود می بردند، بلکه سالانه هدایایی نیز به مناسبت جشنهای نوروز و مهرگان دریافت می کردند.^{۳۱}

عبیدالله حمله دیگری به ماوراءالنهر نکرد و در سال ۵۵ ه. ق از سوی خلیفه به حکومت بصره فرخوانده شد. او اسلم بن زرعه را جانشین خود در خراسان کرد و به بصره بازگشت. در منابع به علت برکناری عبیدالله اشاره نشده است. اما یعقوبی گوید که چون معاویه او را ناتوان یافت از کار برکنارش کرد.^{۳۲}

معاویه در سال ۵۶ ه. ق سعید بن عثمان بن عفان را ولایتدار خراسان کرد.^{۳۳} بدین توأب چند صباحی حکومت این خطه از دست خاندان زیاد خارج شد. سعید با

۲۸. بلاذری، ص ۵۷۱؛ طبری، ج ۷، ص ۲۸۶.

۲۹. بان خلدون، ج ۲، ص ۴۰.

۳۰. بلاذری، ص ۵۷۱.

۳۱. شعبان، ص ۳۵-۳۷.

۳۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳۳. طبری، ج ۷، ص ۲۸۷؛ یعقوبی آورده است که بعد از عبیدالله معاویه به عبدالرحمان را به جای او نهاد که ظاهراً خطاست. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

تنی چند از بزرگان عرب از جمله مهلب ابن ابی صفره و چهار هزار سپاهی که از میان زندانیان و مردم شرور بصره برگزیده بود، به خراسان آمد.^{۳۴} او بیدرتنگ از جیحون گذشت و سمرقند را گرفت و به سوی سغد تاخت و آنجا را نیز تصرف کرد و بر ترمذ نیز مسلط شد.^{۳۵} ترمذ دژی استوار و مهم و مشرف بر شاهراه تجارت شمال به جنوب بود.^{۳۶} دیری نگذشت که بر سر تقسیم خراج با اسلم بن زرعه اختلاف پیدا کرد. معاویه از نافرمانی سعید بیعناک شد و او را برکنار و عبدالرحمان بن زیاد را به جای او گمارد. عبدالرحمان به جایی لشکر نکشید و تا مرگ معاویه در سمت خود باقی ماند. یعقوبی گوید «عبدالرحمان مال فراوانی آورد و گفته شده که می گفت: به اندازه ای با خودم مال آورده ام که صد سال مرا به قرار روزی هزار درهم بس است.»^{۳۷}

یزید اول در سال ۶۱ هجری قمری، اسلم بن زیاد را ولایتدار خراسان و سیستان کرد.^{۳۸} در بصره عده ای از بزرگان قبایل عرب، از جمله مهلب بن ابی صفره و عبدالله بن خازم سلمی، به او پیوستند. ظاهر آسپاری راغب بودند در این سفر که در آن «جهاد و غنیمت بوده، اسلم را همراهی کنند. او دو هزار و به قولی شش هزار جنگاور زبده را از میان داوطلبان برگزید و راهی خراسان شد.^{۳۹} نخستین اقدام مهم سیاسی او بعد از ورود به مرو و دستگیری کسانی بود که طرفدار سیاست ارسال بخشی از درآمد خراسان به دمشق بودند.^{۴۰} بدین ترتیب والی جدید اموی در صدد جلب رضایت رؤسای قبایل عرب در خراسان برآمده بود.

اسلم بارها به ماوراءالنهر لشکر کشید. طبری آورده است که عاملان خراسان هر بار به جنگ می رفتند در زمستان به مرو شاهجان باز می گشتند. شاهان خراسان از این فرصت استفاده کرده، در یکی از شهرهای مجاور خوارزم جمع می شدند و پیمان می بستند که «به جنگ همدیگر نروند و کس را به جنگ نکشاند.»^{۴۱} در این مواقع

۳۴. شعبان، ص ۳۸.

۳۵. بلاغری، ص ۵۷۲، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۲.

۳۶. گیب، ص ۱۹۰-۲۰.

۳۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳۸. طبری، ج ۷، ص ۳۰۸۷.

۳۹. همان کتاب، ص ۳۰۸۹، اخبار ایران، ج ۱، ص ۳۸۹.

۴۰. شعبان، ص ۴۰.

جنگاوران مسلمان حمله به این شهر را تجویز می کردند. ولی عاملان اموی قبول نمی کردند. اما اسلم به خواسته آنان عمل کرد و زمستانی به شهر مرو بازنگشت و احتمالاً در سمرقند^{۴۲} ماند. سپس مهلب بن ابی صفره را مأمور حمله به شاهان ایرانی کرد که «بر بیست و چند هزار هزار» یا او صلح کردند. اسلم از مال و غنایم قابل توجهی که از سمرقند و خوارزم به دست آورده بود هر چه را خوش دید انتخاب کرد و همراه مرزبان مرو برای یزید بن معاویه فرستاد.^{۴۳} او ظاهراً با سپردن این مأموریت به مرزبان ایرانی در صدد جلب رضایت مردم خراسان بود. گویند که کارهای نیک اسلم اثر پسندیده ای میان مردم بر جای گذاشت.^{۴۴} «مردم خراسان هیچ امیری را مانند اسلم بن زیاد دوست نداشته بودند و در آن سالها که اسلم در خراسان بود، بیشتر از بیست هزار مولود را به خاطر دوستی که با اسلم داشتند، اسلم نام کردند.»^{۴۵}

اوضاع خراسان در طول قیام عبدالله بن زبیر

آتش جنگ داخلی که بعد از مرگ یزید اول و پسرش در گرفت، تا خراسان نیز زبانه کشید. اسلم ابتدا خبیر مرگ خلیفه را کتمان کرد. بعد که بناچار مرگ خلیفه را علنی نمود، از مردم دعوت کرد تا انتخاب خلیفه جدید با او بیعت کنند.^{۴۶} اما اسلم با عبدالله بن زبیر بیعت کرده بود و از این رو می کوشید بزرگان عرب را نیز به حمایت از او تشویق کند. بدین سبب بیعت آنان با اسلم بیش از دو ماه دوام نیاورد و به مخالفت با او برخاستند. اسلم ناچار مهلب بن ابی صفره را به جای خود گذاشت و به قصد حجاز و پیوستن به عبدالله بن زبیر حرکت کرد.^{۴۷} قبیل از ترک خراسان بعضی ولایتهای این

۴۱. طبری، ج ۷، ص ۳۰۸۹.

۴۲. شعبان، ص ۲۰.

۴۳. طبری، ج ۷، ص ۳۰۸۹-۹۰، اخبار ایران، ج ۱، ص ۳۸۹-۹۰.

۴۴. طبری، ج ۷، ص ۳۱۷۲، ابو سعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، زمین الاخبار، تصحیح سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۳، ص ۸۰.

۴۵. اشپولر، همان کتاب، ج ۱، ص ۴۰۳، گوید: «نام اسلم در عین حال نام یکی از دلاوران دامستانهای پهلوانان باستانی ایران بوده است.»

۴۶. طبری، ج ۷، ص ۳۱۷۲، یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۴۷. طبری، ج ۷، ص ۳۱۷۲، ولهاوزن، ص ۴۱۶.

ناحیه را به سایر بزرگان قبایل عرب سپرده بود و در راه چون به عبدالله بن خازم برخورد، فرمان خراسان را و یکصد هزار درهم به او داد.^{۴۸} شعبان گوید که سلم از آن رو که عبدالله بن خازم از بزرگان قیس و طرفدار سرسخت عبدالله بن زبیر بود، تا تعیین تکلیف خلافت و تأیید سلم در مقام والی خراسان، او را به عنوان جانشین و در واقع نایب خود تعیین کرده بود.^{۴۹} به هر تقدیر بنی تمیم این قرارها را نپسندیدند و بسیاری از آنان گرد هم آمدند و اعتراض کردند چه سب دارد که اینان خراسان را بخورند و به ما چیزی ندهند، پس بر بارویه ابن خازم هجوم آوردند و با ایشان نبرد شد تا دست برداشتند.^{۵۰} عبدالله بن خازم با بزرگی^{۵۱} عده‌ای که فرمان سلم را بی اعتبار می‌دانستند^{۵۲} قرار گذاشت به عبدالله بن زبیر نامه‌ای بنویسند تا یکی از آندو را به ولایت خراسان گمارد.

عبدالله بن خازم شش ماه در خراسان حکومت کرد و کسی با او مخالفت نمی‌کرد. سرانجام، فرمان عبدالله بن زبیر که به‌تمام او نوشته شده بود، به خراسان رسید. هر قبیله‌ای که بر ناحیه‌ای مسلط شده بود، بر عاملان خود ناخت جز تمیم که عموماً جانب عبدالله بن خازم را گرفتند.^{۵۳} سرانجام ابن خازم شورشیان را سرکوب کرد و بر اوضاع مسلط شد.^{۵۴} سپس پسرش محمد را در هرات گمارد و بکیرین و شاح بزرگ بنی تمیم را «فرمانده شرطه» او نامید.^{۵۵} طبری گوید چون خراسان «بر او صافی شد و منازع نماند به تمیم بی اعتنائی کرد»^{۵۶} آنان نیز به رسم اعتراض روانه هرات شدند، زیرا اما در محمد از بنی تمیم بود، عبدالله بن خازم ورود آنان را به شهر منع کرد و فرستاده‌او

۴۸. طبری، همان کتاب، ۳۷۲-۳۷۳، اخبار ایران، ج ۱، ص ۳۹۶.
 ۴۹. شعبان، ص ۴۲.
 ۵۰. بلاذری، ص ۷-۵۷۶.
 ۵۱. سلیمان بن مرثد یکی از بنی قیس بن ثعلبه به نقل از طبری، ج ۷، ص ۳۱۷۲.
 ۵۲. سلیمان گفته بود «اگر نویسنده‌اش می‌توانست در خراسان بماند خود از آنجا نمی‌رفت و ترا نمی‌فرستاد» بلاذری، ص ۵۷۷.
 ۵۳. ولهاوزن، ص ۴۱۷.
 ۵۴. بلاذری، ص ۷۸-۵۷۷، طبری، ج ۷، ص ۳۱۷۴-۳۱۷۶، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳.
 ۵۵. بلاذری، ص ۵۷۸.
 ۵۶. طبری، ج ۸، ص ۳۳۸۹.

به بزرگان تمیم ۳۰ هزار و به هر یک از بنی تمیم هزار درهم عطا کرد که از ورود به شهر منصرف نشوند.^{۵۷} تمیم به زور وارد هرات شدند، محمد را کشتند و قجاج بسیار آوردند.^{۵۸} سپس به مرو ناخستند و در آنجا ابن خازم با بزرگی آنان صلح کرد. ظاهراً چندی آرامش در مرو برقرار بود. سپس بحیرین و رقاء یکی دیگر از بنی تمیم در سال ۷۲ هجری قمری در نیشابور علیه ابن خازم قیام کرد. پس بکیرین و شاح را در مرو گمارد و بارویه خویش را همراه پسرش موسی به ترمذ فرستاد، زیرا که از تمیمیان مرو بر آن اموال ایمن نبود.^{۵۹} آنگاه به جنگ ابن و رقاء رفت.

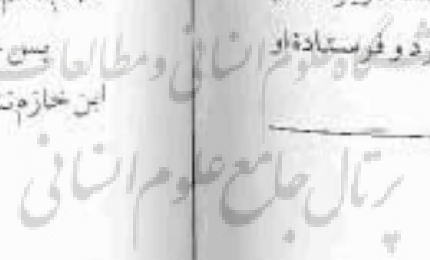
تسلط بنی تمیم بر خراسان

این خازم درگیر جنگ در نیشابور بود که عبدالملک بن مروان به فرمانروایی رسید. چندی بعد به ابن خازم نامه نوشت و از او دعوت کرد با خلیفه بیعت کند «تا تو را در جایتم بنهیم و بر سر و کارت بداریم و هم فرزندان تو را»^{۶۰} خلیفه وعده داده بود که حکومت خراسان را به مدت هفت سال بدو واگذارد.^{۶۱} ابن خازم نامه را به آنش سرزاید و سپس با آب به او [فرستاده] خورانید و به عبدالملک نوشت: اما بعد، من آن نیم که با دو بیعت بر خدا درآیم: بیعت خشنودی (خدا) را که با پسر حواری پیامبر خدا داشته‌ام، از دست بدهم، و بیعت پیمان شکنی را با پسر دو تبعید شده پیامبر خدا انجام دهم.^{۶۲}

بنی خلیفه به تمیم روی آورد، و بکیرین و شاح را در سال ۷۲ هجری قمری بجای ابن خازم نشانند. طبری گوید:

عبدالملک به بکیرین و شاح، از مردم بنی عوف بن سعد که به مرو بود و نایب ابن خازم بود نامه نوشت با فرمان خراسان و وعده داد و امیدوار

۵۷. همان کتاب، ص ۸۰-۳۲۷۹.
 ۵۸. همان کتاب، ص ۳۲۸۰؛ بلاذری، ص ۵۷۸؛ ولهاوزن، ص ۴۱۹.
 ۵۹. بلاذری، ص ۵۷۸.
 ۶۰. یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۲۰؛ طبری، ج ۸، ص ۳۴۸۸؛ بلاذری، ص ۵۷۸.
 ۶۱. طبری، ج ۸، ص ۳۴۸۸.
 ۶۲. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰؛ بلاذری، ص ۵۷۸.



کرد و بکیر بن وشاح، عبدالله بن زبیر را خلع و برای عبدالملک بن مروان دعوت کرد و مردم مرو دعوت وی را پذیرفتند. ابن خازم خبر یافت و بیم کرد که این بکیر با مردم مرو سوی او آیند و مردم مرو با مردم ابر شهر بر ضد وی فراهم شوند. از اینرو بحیر [بن ورقاء] را رها کرد و راه مرو گرفت که می خواست به ترمذ به نزد پسر خویش رود. بحیر او را تعقیب کرد و در دهکده ای که آن را به پارسسی شاهمیغد می گفتند بدو رسید که از آنجا تا مرو هشت فرسخ بود.^{۶۳}

با مرگ ابن خازم (در سال ۷۲) اختیار خراسان بار دیگر به دست خلیفه اموی افتاد. اما دیری نگذشت که اختلاف میان تمیم در گرفت و بکیر بن وشاح و بحیر بن ورقاء به جان یکدیگر افتادند. بزرگان خراسان از بیم آنکه بار دیگر جنگ داخلی در گیرد و مجالی برای حمله ترکان به این ناحیه به دست دهد، به خلیفه نامه نوشتند و چاره کار را در این دیدند که حکومت خراسان را به یک فرشی دهد که برو حسد نیارند و بر ضد او متعصب نباشند.^{۶۴} خلیفه با پاران خود مشورت کرد و از امیه بن عبدالله بن خالد اسید نیز نظر خواست. سپس امیه را به سبب خطایی که در گذشته کرده بود بخشید و در سال ۷۵ هجری قمری بر خراسان و سیستان گمارد.^{۶۵} در این ایام خراسان همچنان از بصره جدا بود.

مشکل بزرگ امیه جلیب رضایت بکیر بن وشاح بود. رقیب او بحیر خود را در راه مرو به امیه رسانده و گزارشی از اوضاع خراسان و مردم آن بدو داده و از بکیر بدگویی کرده بود. امیه به گفته او ترتیب اثر نداد و معترض بکیر نشد، بلکه مناصب مختلفی را به او پیشنهاد کرد، از جمله فرماندهی شرطه که نپذیرفت. پس او را در انتخاب هر کاری که دلخواه او باشد، آزاد گذاشت. بکیر ولایت طخارستان را تقاضا کرد. امیه ابتدا

موافقت کرد. به قول طبری بکیر آماده شد و مال خرج کرد. اما بحیر والی را از این کار باخبر کرد.^{۶۶} سرانجام در سال ۷۷ امیه او را مأمور لشکر کشی به ماوراءالنهر کرد.^{۶۷} بکیر بار دیگر در صدد فراهم آوردن مقدمات مأموریت خود برآمد. از بازرگانان سعدی وام گرفت تا اسب و سلاح و لوازم فراهم کند.^{۶۸} اما بحیر بار دیگر والی را از امکان همدستی بکیر و شاهان ماوراءالنهر علیه خلیفه بر حذر داشت. پس امیه تصمیم گرفت خود به جنگ رود و بکیر را نیز همراه برد. در میان راه بار دیگر نظر خود را تغییر داد. چون از آن بیم داشت که پسر او در مرو قلمرو خویش را مضبوط ندارد که پسر وی است نوسال^{۶۹} بکیر را به مرو نزد او بازگرداند.

بکیر و یارانش از این رفتار به جان آمده بودند. عده ای به بکیر اعتراض کردند و گفتند: «خود و عشایر خود را به کشتن دادیم تا خراسان را مضبوط داشتیم، آنگاه امیری از قوم ما جستیم که کار ما را فراهم آورد اما امیری آمد که با ما بازی می کند.»^{۷۰} بکیر چاره جوئی کرد و آنان او را ترغیب کردند. به مرو بروند و امیه را خلع کنند و بجای او نشینند و مرو را مدتی «بخورد». ضمناً به او اطمینان دادند که ایرانیان از او حمایت خواهند کرد. آنان گفتند: «همین بس است که با نگزنی بانگ زنند که هر که تسلیم شود حراج از او بردارند و پنجاه هزار کس از نماز گزاران بیایند که نسبت به تو از اینان شواتر باشند و مطیع تر.»^{۷۱}

تفرت و دشمنی میان قبایل به جایی رسیده بود که بکیر در حلال جنگ با کفار فرمان داد تا وی در بیای اسلام را در حیحون بسوزانند.^{۷۲} چون به مرو وارد شد پسر امیه را گرفت و به زلفان افکند و مردم را به خلع امیه فراخواند و آنان قبول کردند.^{۷۳} اکنون جهان بستگان سپاه امیه در دست بکیر بود. او در برابر فدیه ای ناچیز با بخارا صلح کرد. سپس به امر او کشتیهایی ساختند تا به مرو بازگردد. امیه تعدادی از مردان جنگی

۶۶. طبری، ج ۸، ص ۱۸، ۳۵۱ و ۱۹، و لیاوزن، ص ۲۲۲.

۶۷. بلاذری، ص ۵۸۰، طبری، ج ۸، ص ۳۶۵.

۶۸.

۶۹. طبری، ج ۸، ص ۳۶۵.

۷۰. همان کتاب، ص ۳۶۵.

۷۱. السیوطی، همان کتاب، ج ۱، ص ۴۱۷.

۷۲. بلاذری، ص ۵۸۰.

۶۳. طبری، ج ۸، ص ۳۲۸.

۶۴. بلاذری، ص ۵۸۰، طبری، ج ۸، ص ۳۵۱.

۶۵. ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۷۱ گوید عبدالملک به امیه گفت: «اگر ندان بود که تو از این فدک گریخته بودی، تو را می فرستادم. امیه عذر آورد و سوگند خورد که سب آهانش او را در عرصه کارزار رها کردند و او چون مرد جنگاوری نداشت، راه قرار را پیش گرفت، تا باقی مسلمانان را از هلاکت برهاند...»

خود را پیشاپیش فرستاده بود. آنان چون به باسان رسیدند که دهکده ای متعلق به بنی مضر^{۷۳} بود، بکیر به آنان شبیخون زد، اسلحه آنان را گرفت و آنها را پراکنده کرد. سپس این عده به بونیه رفتند که از آن طی طایفه دیگری از اعراب بود. سرانجام امیه وارد معرکه شد و در کشمان^{۷۴} مستقر گردید. او ثابت بن قطبه یکی از ایرانیان وابسته به طایفه خزاعه را با یارانش به مقابله بکیر فرستاد. ثابت اسیر شد ولی بکیر او را به سبب منتهی که بر وی داشته بود رها کرد.^{۷۵} آنگاه جنگ میان دو حریف در گرفت

تا بکیر عقب نشست و وارد حصار شد و در بازار قدیم جای گرفت، امیه نیز در باسان جای گرفت. تلافی در میدان می شد. یک روز عقب نشستند و بکیر از آنها حمایت کرد، روز دیگر در انتهای میدان تلافی شد...^{۷۶}

طبری آورده است که حریت بن قطبه برادر ثابت نیز در سپاه امیه می جنگید و دلاوریها می کرد. ترتیب نبرد چنین بود که:

صبحگاهان یاران بکیر می آمدند آراسته، در جامه های رنگین و روپوشها و زیر جامه های زرد و سرخ، و اطراف شهر می نشستند و بانگونی بانگ می زد هر که تیری سوی ما اندازد سر یکی از فرزندان و کسانش را به طرف او می اندازیم و هیچکس تیر به آنها نمی انداخت.^{۷۷}

بکیر در شهر بود و از آن بیم داشت که اگر محاصره به درازا کشد، مردم خسته شوند و از پاری او دست بردارند. از این رو تقاضای صلح کرد. فرزندان جنگی امیه که «کسانشان در شهر بودند»^{۷۸} از این پیشنهاد استقبال کردند. قرار شد امیه ۴۰۰ هزار درهم به بکیر و یارانش بپردازد، به سعایت بحیر توجه نکند و او را به هر جا که خواهد امارت دهد. علاوه بر این بدو ۴۰ روز امان دهد تا از مرو بیرون برود. همچنین دامهای

۷۳. طبری، ج ۸، ص ۳۶۵۱.

۷۴. طبری، ج ۸، ص ۳۶۵۲.

۷۵. همانجا.

۷۶. همانجا.

۷۷. همان کتاب، ص ۳۶۵۵.

۷۸. همانجا.

بکیر و یارانش را نیز ببرد! اما بکیر دست از نافرمانی بر نمی داشت. طبری گوید امیه به فرمان عبدالملک بن مروان به جمع آوری خراج پرداخت و «با کسان سعنی کرد. یک روز بکیر در مسجد نشسته بود و جمعی از بنی تمیم نیز پیش وی بودند از سختگیری امیه با مردم سخن آوردند و مذمت وی کردند و گفتند در کار خراجگیری، دهقانان را بر ما مسلط کرده است»^{۷۹} بحیر رقیب دیرین بکیر به امیه خبر برد که دشمن او دست از تحریک مردم برنداشته است. امیه ابتدا درباره صحت این اتهام تحقیق کرد و چون دشمنی بکیر بر او مسلم شد فرمان به کشتن او داد. کسی از تمیم پیشقدم نشد مگر بحیر. بکیر او را از این کار بر حذر داشت که مایه پراکندگی بنی سعد می شد. اما بحیر در پاسخ گفت «ای پسر زن اصفهانی، مادام که من و تو زنده باشیم کار سعد سامان نگیرد»^{۸۰}.

با گشته شدن بکیر قیام مرو نیز سرکوب شد. اما عبدالملک او را در سال ۷۸ برکنار کرد. امیه در ماوراء النهر موفقیتی کسب نکرده و «جز دو اسب پیر»^{۸۱} چیزی دیگر از اموال خراسان برای خلیفه نرستاده بود.

وقایعی که در سال ۷۷ هجری قمری در مرو رویداد، و شرح آن گذشت از بعضی تحولات مهم در اوضاع اجتماعی مرو حکایت دارد که احتمالاً از زمان ولایت عبدالله بن خازم در سال ۶۴ هجری قمری آغاز شده بود.^{۸۲} در گزارش طبری می خوانیم که در این سال برای نخستین بار جنگاوران عرب (امیه و بکیر) وارد شهر مرو می شوند. در واقع نبرد در ناحیه بازار قدیم شهر روی می دهد که احتمالاً چندان از دیوارهای اطراف شهر دور نبوده است. بکیر اصلاً در شهر مستقر شده بود در حالی که بستگان افراد امیه نیز در شهر بودند.

در گزارش وقایع جنگ داخلی مرو ضمناً به دخالت ایرانیان در منازعات میان عربها بر می خوریم، امری که تا آن زمان ظاهراً سابقه نداشته است. طبری به نقش ثابت و حریت بن قطبه از موالی خزاعه اشاره کرده که احتمالاً عده ای از خزاعه را تحت فرمان

۷۹. همان کتاب، ص ۳۶۵۷.

۸۰. همان کتاب، ص ۳۶۵۹.

۸۱. شعبان، ص ۴۴.

۸۲. شعبان، ص ۴۶.

داشتند و در سپاه امیه علیه بکیر می جنگیدند. در همین حال جمع بزرگی از مردم مرو نیز که اسلام آورده بودند، جناب بکیر را گرفته و حتی والی اموی خراسان و اخلع کرده بودند.

در ادامه همین گزارش از دهکده‌هایی در نزدیکی مرو نام برده شده، مانند باسان و یونیه که ملوک طوایف عرب بود. این نخستین بار بعد از فتح مرو به دست مسلمانان است که به چنین خبری برمی خوریم. در واقع از زمان عبیدالله بن خزیم لشکرکشی عمده‌ای علیه کفار صورت نگرفته بود. همین امر دلیل عمده روی آوردن بعضی عربها به تجارت و یا خرید زمین از اهالی خراسان بوده است.^{۸۲} از آنجا که بعضی از این اراضی جزو املاکی بود که خراج بدان تعلق می گرفت، عربها از امیه شکایت داشتند که دهقانان را بر عربهای مسلمان مسلط کرده تا مالیات اراضی از آنان بستانند.

از سوی دیگر وقفه‌ای که در فتوحات مسلمانان روی داده بود آنان را از منابع اصلی درآمدشان محروم کرده بود.^{۸۳} از این روست که بکیر بنا بر گزارش طبری، برای تجهیز قوای خود ناچار از بازرگانان سعدی در مرو وام می گیرد. هنگامی که امیه از فرستادن بکیر به ماوراءالنهر منصرف می شود، طلبکاران مردان جنگی بکیر را گرفته زندانی می کنند تا اینکه بکیر وام آنها را وصول می کند.^{۸۴}

حکومت خاندان مهلب بن ابی صفره در مرو

عبدالملک بن مروان در سال ۷۸ هجری قمری خراسان و سیستان را به ناحیه حکومت حجاج بن یوسف در عراق افزود.^{۸۵} حجاج با سرکوب قیام عبدالله بن زبیر در حجاز خدمتی بزرگ به پتی امیه کرده بود و سخت گیری و بیاد او در عراق زبانزد خاص و عام بود. در واقع انتصاب او به حکومت خراسان حاکی از میزان نگرانی خلیفه از اوضاع نایسامان در حدود شرقی قلمرو اموی بود. حجاج نیز مهلب بن ابی صفره را که به تازگی بر خوارج ازرقی در کرمان پیروز شده بود، به خراسان فرستاده بود طبری گویند

۸۳. شعبان، ص ۴۷.

۸۴. همانجا.

۸۵. طبری، ج ۸، ص ۳۶۵.

۸۶. ابن خلدون، ج ۲، ص ۸۰، طبری، ج ۸، ص ۳۶۶.

که حجاج او را بسیار گرامی می داشت. چون مهلب به حضور او آمد او را نزد خود نشاند و سخنان او را درباره شجاعت کوشی بیارانش تصدیق کرده، به آنها مرگب و عطا‌های خوب داد و مقرریشان را بیفزود و گفت: «اینان اهل عملند و اموال حق آنهاست. اینان محافظان مرزها هستند و مایه خشم دشمنان.»^{۸۷}

مهلب را به چند دلیل به این مأموریت فرستاده بودند. انتخاب او حاکی از تغییر سیاست اموی درباره انتصاب یکی از قریش در خراسان بود. زیرا مهلب از طایفه ازد بود که تعداد آنها در خراسان چندان نبود، و می توانست توازنی میان قبایل عرب برقرار سازد.^{۸۸} علاوه بر این، قیام مرو و جنگ داخلی آن سبب هدر رفتن نیروی اعراب در جنگ با یکدیگر شده نه تنها فتح بزرگی نصیب مسلمانان نشده بود، بلکه فتوحات قبلی در ماوراءالنهر نیز به کلی از دست رفته بود.^{۸۹} برای اصلاح این وضع که موجب کاهش درآمد خراسان گردیده بود، مهلب را عهده دار امور جنگ و پسرش مغیره را مسئول خراج کرده بودند.^{۹۰}

مهلب بعد از ورود به مرو، در سال ۷۹ هجری قمری، مغیره را به جای خود در مرو گذاشت، و با سپاهی مرکب از عشایر عرب خراسان و غده‌ای از اهالی مرو به فرماندهی ثابت و حریت بن قطیبه به ماوراءالنهر لشکر کشید.^{۹۱} سپاه اسلام دو سال شهر کش را در محاصره گرفت اما کاری از پیش نبرد. ولهاوزن گویند حکومت مهلب بر خراسان بر افتخارات او بیفزود.^{۹۲} مهلب نیز به ناتوانی خود پی برده بود و جز بازگشت سالم سپاه خود به مرو فکر دیگری در سر نداشت.^{۹۳} در این مدت پسران دیگر مهلب نیز به نواحی اطراف تاختند اما موفقیتی نصیبشان نشده بود.

در منابع آمده است که در سال ۸۲ خیر مرگی مغیره به مهلب رسید و او چنان بریشان شد که با مردم کش در سغد صلح کرد و روانه مرو شد اما در زاغول، نزدیک

۸۷. طبری، ج ۸، ص ۳۶۵.

۸۸. شعبان، ص ۵۶-۵۴، ولهاوزن، ص ۴۲۷.

۸۹. ولهاوزن، ص ۴۲۸.

۹۰. طبری، ج ۸، ص ۳۶۶.

۹۱. همان کتاب، ص ۳۷۰، ۳۷۰.

۹۲. ولهاوزن، ص ۴۲۷.

۹۳. طبری، ج ۸، ص ۳۶۶.

مروارود، در گذشت^{۱۱} وی به حریت بن قطیبه مأموریت داده بود که مال صلح را از مردم بستاند و گروه گانه‌های مسلمانان را پس از آنکه از کش دور شد آزاد کند. حریت از فرمان مهلب سرپیچی کرده بود و چون بدو پیوست، دستور داد حریت را ۳۰۰ تازیانه زدند. حریت دشمنی والی اموی را به دل گرفت و با یاران خود برای کشتن مهلب توطئه کرد، اما موفق نشد. در این هنگام مهلب برادر حریت را برای دلجویی نزد او فرستاد. ثابت چون دریافت که حریت بر تصمیم خود اصرار می‌ورزد پیشنهاد کرد که هر دو به موسی بن عبدالله خازم که در ترمذ شورش کرده بود، بپیوندند. پس با ۳۰۰ کس از خدمه و خاصان عرب خویش [به جانب ترمذ] حرکت کردند.^{۱۵}

شعبان آورده است که علت واقعی بازگشت مهلب به مرو و بدگمانی او نسبت به بنی مضر (تمیم و قیس) بود. علاوه بر این در همین ایام در اردوی مهلب، بزرگ تمیم بحیر بن ورفاء را به انتقام خون یکیر به قتل رساندند. این وقایع و سرکشی در سایر نقاط قلمرو مهلب او را از ادامه محاصره شهر کش منصرف کرد و به مرو بازگشت تا اوضاع حکومت خراسان را سامان دهد.^{۱۶}

مهلب قبل از مرگ، پسرش یزید را جانشین خود برگزیده بود. حجاج نیز فرمان حکومت این خطه را برای او فرستاد.^{۱۷} هر چند به سبب بیعت یزید با عبدالله بن زبیر با او خصومت می‌ورزید.^{۱۸} اما خلیفه از خاندان مهلب طرفداری می‌کرد و می‌گفت «وفاداریشان با خاندان زبیر سبب می‌شود که به من نیز وفادار باشند».^{۱۹}

یزید سه سال در خراسان حکومت کرد. او به باد غیص حمله کرد و در بزرگی آن را گرفت و غارت کرد. سپس فتحنامه‌ای به حجاج نوشت. علی رنجم فرمان حجاج به خوارزم نیز لشکر کشید و سختی فراوان دید. اما به سفارش پدر به موسی بن عبدالله بن خازم در ترمذ حمله نکرد چون از آن بیم داشت که اگر او را از میان بردارد حجاج

۹۴. بلاذری، ص ۵۸۱ طبری، ج ۸، ص ۳۷۰۲؛ گردیزی، ص ۸۱.

۹۵. طبری، ج ۸، ص ۳۷۰۲-۳۷۰۰؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۸۹-۸۹.

۹۶. شعبان، ص ۶۰.

۹۷. ابن خلدون، ج ۲، ص ۹۱.

۹۸. طبری، ص ۳۷۶۶؛ انبیلر، همان کتاب، ج ۱، ص ۴۲.

۹۹. همانجا.

یکی از بزرگان قیس را به حکومت خراسان بگمارد.^{۱۰} در این مدت حجاج با حربه های مختلف سعی می‌کرد یزید را از خراسان به عراق بگنجاند، اما او هر بار به بهانه جنگ از رفتن خودداری می‌کرد.^{۱۱} سرانجام در سال ۸۵ مفضل برادر یزید را ولایت خراسان داد و او ناچار مرو را ترک کرد. در این سال به شرحی که طبری آورده بیماری طاعون در مرو رود شایع شده بود.^{۱۲}

مهمترین اقدام مفضل نبرد با موسی بود به این امید که نزد حجاج منزلیی یابد.^{۱۳} به همین منظور فرمان داد بانگ زنند که «هر که با ما بیاید جزو دیوان شود».^{۱۴} این نخستین بار بود که از ایرانیانی که اسلام آورده بودند برای پیوستن به ارتش اسلام دعوت می‌شد. بنا بر گزارش طبری ظاهراً مردم از این دعوت استقبال کردند. شرح کشته شدن موسی بن عبدالله بن خازم بعد از پانزده سال نافرمانی از حکومت اموی و همچنین نقش ثابت بن قطیبه خزاعی و برادرش که هر دو در این ماجرا کشته شدند، به تفصیل در منابع آمده^{۱۵} که بحث در این موارد از حوصله این مقاله بیرون است.

بعد از کشته شدن موسی و تنها پس از نه ماه حکومت، مفضل از کار برکنار شد. در زمان او امتیاز دریافت مستمری که ویژه جنگاوران عرب بود به ایرانیان تازه مسلمان در مرو نیز داده شد. طبری می‌گوید: «مفضل بیت المال نداشت، هر وقت چیزی می‌رسید، مقرری کسان را می‌داد و چون غنیمتی می‌گرفت میان کسان تقسیم می‌کرد».^{۱۶} در ایام حکومت خاندان مهلب فقط خمس غنائم را برای حجاج می‌فرستادند و از آنجا که تعداد لشکر کشیها محدود بود احتمالاً مقدار آن قابل توجه

۱۰. ابن خلدون، ج ۲، ص ۹۵؛ ولهارون، ص ۴۲۹.

۱۱. طبری، ج ۹، ص ۳۷۷۰.

۱۲. طبری، ج ۹، ص ۳۷۶۹.

۱۳. همان کتاب، ص ۳۷۸۸.

۱۴. همانجا.

۱۵. از جمله نگاه کنید به: طبری، ج ۹، ص ۳۷۷۴-۳۷۷۳؛ بلاذری، ص ۸۴-۸۵؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۹۳-۹۴. درباره اعتبار ثابت آمده است که پیش عجمان محبوب و به نام بود که حرمت وی را می‌داشتند و بدو اعتماد داشتند و چون یکی از آنها قولی می‌داد که قصد وفاداری به جان ثابت قسم یاد می‌کرد و تخلف نمی‌کرد. نقل از طبری، ج ۹، ص ۳۷۷۸.

۱۶. طبری، ج ۹، ص ۳۷۷۱.

نبوده است.

در سال ۸۶ هجری خلافت به ولید بن عبدالملک رسید. در این سال حجاج موفق شد حکومت خراسان و سیستان را به قتیبه بن مسلم باهلی بسپارد. وی از زمان خلیفه پیشین ابن ابدیشه را در سر داشت، و قتیبه را مردی سرسخت که دستور او را به کار بندد به جای بزید بن مهلب به خلیفه پیشنهاد کرده بود. اما موفق به جلب موافقت خلیفه نشده بود.^{۱۱۷} بعد از مرگ عبدالملک بن مروان، او فرصت یافت سیاست اموی را در خراسان تغییر دهد و یکی از همفکران خود را به خراسان گمارد.

قتیبه ده سال بر خراسان حکومت کرد. این ایام در خشانترین دوران فتوحات مسلمانان در حوزه شرقی خلافت اموی بود.^{۱۱۸} در کشور گشایهای قتیبه مسلمانان ایرانی نیز نقش داشتند. از جمله آنها حیان نبطی بود. طبری گوید: «غلامان آزاد شده ۷ هزار کس بودند که سالارشان حیان بود که می گویند از مردم دیلم بود و به قولی از مردم خراسان بود.»^{۱۱۹} بدین ترتیب قتیبه رسمی را که مفصل در مورد ثبت نام ایرانیان مسلمان در دیوان مرو باب کرده بود همچنان حفظ کرد. اما لشکر کشیهای پی در پی اصحاب می کرد این قاعده را در مورد همه اهالی خراسان به کار بندد. در روزگار قتیبه همه شهرهای خراسان ملزم به فرستادن تعداد معینی جنگاور به جبهه ها شدند. این عده در مرو اجتماع و مقدمات لشکر کشی را فراهم می کردند. سپس تمام بهار را به جنگ می رفتند و زمستانها به شهر خود بازمی گشتند. نام همه آنها الزاماً در دیوان دستمیری بگيران ثبت نمی شد، به ویژه اینکه قتیبه از اهل ذمه نیز در جنگهای خود

۱۱۷. همان کتاب، ص ۳۷۶۹.

۱۱۸. و، بار نولد، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازدهم، ترجمه علی محمد زاهدی، ۱۳۲۴، ص ۱۱۰۱۲.

۱۱۹. نویسنده اضافه می کند که چون زبان حیان الکن بود او را نبطی می خواندند. طبری، ج ۹، ص ۳۹۰۰. در آثار دیگر آمده است که او را به غلط نبطی می خواندند. در واقع این سردار دیلمی به «دو زبان تکلم می کرد و چون نبط در بین النهرین به دو زبان تکلم می کردند. با او دو نژاد مختلف بودند، حیان دیلمی را بر آنها قیاس کرده بودند و عزالدین علی بن الاثیر، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، ج ۷، ص ۷۰، حاشیه مترجم، ص ۱۴۸.

به هر تقدیر، حیان فرمانده موالی بود و قتیبه در سال ۹۰ هجری. مذاکرات صلح با پادشاه سفدر را به او محول کرد. طبری گوید: «طبرخون، حیان نبطی را ندا داد که برفت. تقاضای صلح کرد و گروگان گرفت تا چیزی را که مورد صلح بود بفرستد.» همان کتاب، ص ۳۸۲۵.

استفاده می کرد.^{۱۱۰} بر این اساس به احتمال زیاد تعداد موالی خراسانی که در فتوحات شرکت داشتند از ۷ هزار تنی که طبری آورده بیشتر بوده است. همو در گزارش حوادث سال نود سوم از قول امیر سمرقند آورده است که به قتیبه گفته بود «با کمک برادرانم و اهل خاندهاتم از مردم عجم با من جنگ می کنی عربان را سوی من بفرست.»^{۱۱۱}

به هر تقدیر تا اوم جنگ رفته رفته مایه فرسودگی سپاهیان می شد. در گزارش فتح خوارزم (۹۳ هجری) آمده است که نزدیکان قتیبه به او خبر دادند که جنگاوران خسته شده اند و گفتند «این سال را به آنها آسایش بده، اما نپذیرفت.»^{۱۱۲} علاوه بر این، جنگهای طولانی سبب بالارفتن قیمتها و به ویژه موجب گرانی نان شده بود.^{۱۱۳} در اثر جنگ مقدار قابل توجهی غنایم نصیب خراسان شده بود، اما روستاها نیز از نیروی انسانی کارآمد محروم شده بودند. این وضع از لحاظ اقتصادی موجب پیداشدن تورم و بالارفتن بهای کالاها شده بود.^{۱۱۴}

قتیبه در اوج قدرت و شهرت بود که در سال ۹۵ هجری خیر مرگ حجاج به او رسید. او بیدرنگ دست از جنگ کشید و به مرو بازگشت زیرا از آن بیم داشت که با مرگ حامی خود از کار برکنار شود. اما ولید بن عبدالملک او را در مقام خود نایب و به ادامه نبرد تشویق کرد.^{۱۱۵} ولی چند ماه بعد خلیفه نیز مرد (۹۶ هجری قمری) و سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید. سلیمان از دشمنان سرسخت حجاج و پاران او بود که برای خلع وی از ولایتعهدی نوظئه کرده بودند. قتیبه نیز در این ماجرا دست داشت. طبری به وراثت از ابو مخنف گوید که برادران قتیبه دو راه چاره به او توصیه کردند، یکی آنکه به سمرقند رود و خلیفه را خلع و خود حکومت کند. دیگری اینکه در مرو بماند و خدمات خود را برای مردم باز گوید و از آنان دعوت کند سلیمان را برکنار کنند.^{۱۱۶}

۱۱۰. شعبان، ص ۶۵۶۶.

۱۱۱. طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۷.

۱۱۲. همان کتاب، ص ۳۸۵۴.

۱۱۳. همان کتاب، ص ۳۹۰۸.

۱۱۴. شعبان، ص ۷۱.

۱۱۵. طبری، ج ۹، ص ۳۸۷۹.

۱۱۶. همان کتاب، ص ۳۸۹۶-۷. ظاهراً قتیبه سه نامه به سلیمان نوشته بود ولی قبل از دریافت پاسخنامهها تصمیم گرفته بود که پیشقدم شود و چاره های بیندیشد. ولهاوزن، ص ۴۴۰.

قتیبه راه دوم را برگزید. در مسجد در حضور بزرگان سپاهش در طعن سلیمان و یزید بن مهلب که دشمنان او بودند، سخن گفت و خدمات خود را به آنان یادآوری کرد و گفت:

شمارا از اطراف شط فراهم آوردم و برادر و برادرش را پیوستم و فرزند را به پدرش پیوستم و غنیمت شما را میانان تقسیم کردم و مقرریتان را بی تأخیر و زحمت بدادم: ولایتداران پیش از مرا آزموده بودید، امیه بیامد و به امیر مومنان نوشت که خراج خراسان برای مطیع من بس نیست. پس از آن ابوسعید [مهلب بن ابی صفره] آمد و سه سال شمارا بازبچه کرد که نمی دانستید در کار اطاعتید یا مخالفت، نه غنیمتی گرفت نه دشمنی را مغلوب کرد. پس از او فرزندش یزید آمد، نری بود که زنان بر سر وی رقابت داشتند...^{۱۱۷}

اما کسی به او پاسخ نداد. نزدیک زمستان بود و مردان جنگی به فکر دست کشیدن از نبرد بودند و به دخالت در ماجرای چنین خطرناک تمایل نداشتند.^{۱۱۸} قتیبه انتظار چنین واکنشی را نداشت. هنوز از منبر فرود نیامده بود که ناگهان زبان به ناسزاگویی گشود. مردم را «سافله» و «اباباش» خواند و به یک یک قبایل دشنام گفت. بنی تمیم را «بنی ذمیم» و «اهل سستی و شکسبارگی و خیانت»، بدویان را «زبالگان کوفه و بصره» خواند.^{۱۱۹} خود و اجداد عراقی خود را بسیار ستود و به اهل خراسان گفت:

اینک به این امنیت و سلامت رسیده‌اید که می‌بیتید خدا این ولایت را بر شما گشود و راهبایتان را امن کرد، زن سفروی از مرو تا بلخ بی جواز می‌رود، خدای را بر این نعمت سپاس دارید و از او فرصت شکر و مزید نعمت خواهید.^{۱۲۰}

مردم از اهانشهای او به خشم آمدند و گرچه قتیبه عذر آورده بود، بر خلع او متفق شدند و چنانکه رسم عرب بود چنین بی حرمتی جز با ریختن خون قتیبه قابل جبران

۱۱۷. طبری، ج ۹، ص ۳۸۹۷.
۱۱۸. ولهاوزن، ص ۲۴۰.
۱۱۹. طبری، ج ۹، ص ۳۸۹۸.
۱۲۰. همانجا.

نبود.^{۱۲۱} بدین ترتیب علیه او درنهمان توطئه کردند. در گزارش طبری به نقش ویژه حیان بطنی در این ماجرا اشاره شده است. گوید به قتیبه خبر دادند که به جز حیان کسی کار کسان را تباه نمی‌کند.^{۱۲۲} علت دشمنی حیان با قتیبه این بود که در سال ۹۳ هـ ق هنگامیکه مردم خوارزم از عامل قتیبه که مردی ضعیف بود نافرمانی می‌کردند، او دستور داده بود که عامل مذکور و حیان بطنی را هر کدام ۱۰۰ تازیانه بزنند و مویشان را بترانند.^{۱۲۳} در این گزارش علت تازیانه خوردن بطنی ذکر نشده است.

به هر تقدیر حیان در موقعیت خطیری قرار داشت، او با اطرافیان و ولایت داران ملاحظت می‌کرد و چیزی را از او پنهان نمی‌داشتند.^{۱۲۴} علاوه بر این رهبر ایرانیان مسلمان بود. این عده در وفاداری به قتیبه اصرار می‌ورزیدند، اما حیان به آنان گفته بود «اینان بدون توجه به بدین تیرد می‌کنند، بگذارید همدیگر را بکشند.»^{۱۲۵} آنان رأی حیان را پذیرفتند و به اشاره حیان با و کعب بن سود عدلی بر ضد قتیبه همدستان شدند. و کعب ظاهراً به حیان وعده داده بود که اگر او را یاری کند، حکومت جانب شرقی نهر بلخ را بمادام العمل به حیان دهد.^{۱۲۶} بدین ترتیب ایرانی و عرب هر دو علیه قتیبه قیام کردند و در سال ۹۶ هجری قمری او را کشتند.^{۱۲۷}

و کعب بن سود به حکم خلیفه به حکومت خراسان رسید و سیاست ترس و وحشت جاری نمود. وی در خاتمه نخستین خطبه خود که از چند جمله کوتاه تجاوز نمی‌کرد به مردم گفت: «این مرزبان شما، روسپی زاده، قیمتها را گران کرده، به خدا فردا در بازار یک نفر فقیر به چهار می‌شود، یا او را می‌آوریم.»^{۱۲۸} مراد او از به کار بردن لفظ مرزبان در اشاره به قتیبه، تحقیر او بود که شیوه بزرگان ایرانی را اختیار کرده بود.^{۱۲۹}

۱۲۱. ولهاوزن، ص ۲۴۱.
۱۲۲. طبری، ج ۹، ص ۳۹۰.
۱۲۳. همان کتاب، ص ۳۸۶۶.
۱۲۴. همان کتاب، ص ۳۹۰.
۱۲۵. همان کتاب، ص ۳۹۰.
۱۲۶. طبری، ج ۹، ص ۳۹۰.
۱۲۷. برای شرح این واقعه، نگاه کنید به طبری، ج ۹، ص ۳۹۰-۱۳. ولهاوزن، ص ۲۴۲-۵.
۱۲۸. طبری، ج ۹، ص ۳۹۰.
۱۲۹. همانجا.

خلیفه ۹ ماه بعد و کعب را برکنار کرد و بزید بن مهلب برای بار دوم به مازات خراسان رسید. بزید مدت زیادی در مرو نماند. او پس از مجازات و کعب و بستگان قشبه پسر خود را در خراسان گمارد و به جای ادامه لشکرکشی در ماوراءالنهر به گریان و طبرستان تاخت.

اصلاحات عمر بن عبدالعزیز

خلافت کوتاه عمر بن عبدالعزیز (۱۰۱-۱۰۰) از بسیاری جهات دوران اصلاحات در حکومت اموی است. عمر در خراسان از هیچ یک از طوایف عرب جانبداری نکرد و گرچه بزید بن مهلب را برکنار نمود با قبیله از خصوصیت نورزید.^{۱۲۹} او عمر بن جراح بن عبدالله حکمی را در سال ۹۹ ه.ق به حکومت خراسان گمارد که از عراق جدا شده بود. در زمان جراح لشکرکشی مهمی نشد. در واقع سیاست خلیفه به شمر حتی که به پادشاهان ماوراءالنهر نوشت این بود که «غیرمسلمانان را با صلح به اسلام دعوت کند و نه با جهاد که مستلزم حصول غنائم بود ولی کمتر به رواج دین کمک می کرد.»^{۱۳۰} بلاذری گوید که بعضی از شاهان مذکور دعوت او را پذیرفتند و مسلمان شدند.^{۱۳۱}

اساس سیاست عمر در وصول جزیه و خراج از مردم رعایت دقیق موازین شرعی، به طور یکسان، برای مسلمانان بود خواه عرب و خواه ایرانی. خراج که در مکتب حجاج تربیت شده بود، از همان ابتدا حاضر به پیروی از سیاست خلیفه نبود و به او نوشت که مردم خراسان تحت تأثیر فتوحات قشبه سرکش و مغرور شده اند و جزیه زور شهشیر و تازیانه حق خدا را نمی دهند.^{۱۳۲} عمر او را از این کار بر حذر داشت و نوشت: «تو از آنها به فتنه راغبتری، پس فرمان داد که به هیچ مسلمان و غیرمسلمانی به ناحق تازیانه

۱۲۹. گزدریزی، ص ۸۴ و اهاوزن، ص ۴۴۵.

۱۳۰. و اهاوزن، ص ۴۴۸.

۱۳۱. فرای، ص ۱۰۴ و طبری، ج ۹.

۱۳۲. بلاذری، ص ۵۹۲.

۱۳۳. طبری، ج ۹، ص ۳۹۶۱.

نزند و از کشتار پرهیز کند.^{۱۳۴} اما ستم جراح و خشونت او ادامه داشت و به حدی رسید که در فرستاده ای که برای گزارش لشکرکشی به عتل و غنائم به دست آمده ترد خلیفه فرستاده بود زبان به شکایت از او گشودند. یکی از آنان که عمری دیندار به نام ابوصیداء صالح بن طریف ضیبی بود در دفاع از حقوق موالی چنین گفت:

۲۰ هزار کس از وابستگان بنی ممروری و روزی غزا می کنند، معادل آنها از اهل ذمه هستند که مسلمان شده اند اما جزیه از آنها می گیرند. امیر ما مردی خشن است که بر منبری می ایستد و می گوید: پابره سوی شما آمده ام و اکنون تعصب قبیله دارم، به خدا یکی از قوم خویش را بیش از صد کس دیگر دوست دارم... وی از جمله عمال حجاج بوده که ظلم و تعدی بسیار کرده.^{۱۳۵}

عمر از فرستادگان تقدیر کرد و به جراح نوشت: «بنگر هر که در قلمرو تو سوی قبیله نماز برد، جزیه از او بردار.»^{۱۳۶} سپس عبدالرحمان بن نعیم غامدی را بر خراسان گمارد. او مسئول جنگ و نماز بود و کار جزیه را به دیگری سپرد.^{۱۳۷}

در زمان ابن نعیم در هیچ جهتی لشکرکشی نشد. عمر به او فرمان داده بود خانواده وابستگان مسلمانانی را که در ماوراءالنهر بودند، به مرو منتقل کند. اما آنان به بهانه اینکه «مرو گنجایش ما را ندارد» در ماوراءالنهر ماندند.^{۱۳۸} خلیفه همچنین به عامل خراج در خراسان نوشته بود که مرز خراسان بزرگترین و مهمترین مرز خلافت اموی است؛ «خراج را به تمام بنگر و بی ستم به دست آر، اگر برای مقرریهایشان بس بود که چنان شود و اگر نه به من بتویس تا مال بفرستم که مقرریهایشان را کامل کنی.»^{۱۳۹} چون به خلیفه گزارش شد که مقدار خراج بیشتر است، دستور داد که «مآزاد را میان حاجتمندان تقسیم کنند.»

۱۳۴. همان کتاب، ص ۳۹۶۰.

۱۳۵. همان کتاب، ص ۳۹۶۰.

۱۳۶. همانجا.

۱۳۷. ابتدا عبدالرحمان بن نعیم قسیری که بعداً والی خراسان شد و سپس عقبه بن زرعه طایف این مقام را داشتند، شعبان، ص ۸۸.

۱۳۸. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۳.

۱۳۹. طبری، ج ۹، ص ۷۱-۳۹۷۰.

عمر بن عبدالعزیز در سال ۱۰۱ هجری درگذشت و یزید بن عبدالملک در همان سال به خلافت رسید. اصلاحات عمر در حکومت اموی ریشه نکرده بود و دبیری، نگذشت که عصیت قومی و تبعیض جایگزین تسامح و تقوی عهد عبدالعزیز گردید. به قول طبری نهضتی که سرانجام حکومت اموی را برانداخت از همان ایام حکومت عبدالعزیز آغاز شده بود.^{۱۴۰}

عاملان سیاست جراح در مرو

والیان اموی که بعد از عمر بن عبدالعزیز به خراسان آمدند و هر یک چند صباحی بیش حکومت نکردند، کم و بیش و به نسبت مشکلات متعدد ناچار سیاست جراح را پیش گرفتند. بار تولد گوید که این حکام از عهده وظایف خود به خوبی بر نمی آمدند، زیرا بعد از مدت کوتاهی عوض می شدند. چون دریافتند که برای مدت طولانی نمی توانند کرسی خود را نگهدارند، پس با عجله تمام سعی می کردند تا در همان مدت کوتاه دوره حکومت خویش ثروت زیادی به دست آرند، و حتی کوشش می کردند تا دارایی غیر منقول، مستغلاتی داشته باشند تا بعد از اینکه از وظیفه بر طرف می شوند خودشان و اولاد آنها از آن استفاده کرده، به راحت زندگی کنند.^{۱۴۱}

یزید بن عبدالملک حکومت خراسان و عراق را به برادرش مسلمه داد. او نیز داماد خود سعید بن عبدالعزیز^{۱۴۲} را در سال ۱۰۲ هجری قمری ولایتدار خراسان کرد. سعید ابتدا سعی می کرد تا سرحد امکان از سیاست حلیفه پیشین بیگانه شود. چون به خراسان آمد با گروهی از دهقانان در مورد انتصاب کسان به مقامات مشورت کرد و آنان نام برخی از عربها را پیشنهاد کردند. دبیری نگذشت که عده ای نزد او شکایت

۱۴۰. همان کتاب، ص ۳۹۶۳.

۱۴۱. بار تولد، ص ۱۸.

۱۴۲. سعید بن عبدالعزیز بن حارث بن حکم بن ابی عاص را سعید خدیبه می گفتند زیرا او در خراسان که بود عربی بر او داخل شد. سعید جامه های رنگین در بر کرده بود و چند مشکای رنگین نیز در اطراف خود نهاده بود. چون بیرون آمد و در باب امیر از او پرسیدند، گفت خدیبه، و خدیبه به معنی زن بزرگ یا شاهزاده خاتم است. ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۳۲. بلاذری گوید که یکی از دهقانان ماوراء النهر لقب خدیبه به معنی دهقانه به او داده بود. ص ۵۹۵. طبری گوید چون ضعیف بود او را به نام خدیبه می خواندند. ج ۹، ص ۴۰۱۷.

کردند که «تو با مشرکان مشورت کردی، آنها از کسانی نام برده اند که مخالفشان نکنند و مانند خودشان باشند»^{۱۴۳} سعید آنان را به مدارا دعوت کرد و بدین سبب بود که مردم او را حاکمی ضعیف می پنداشتند و خدیبه می خواندند.^{۱۴۴}

سعید در امور مربوط به جنگ نیز ابتدا به دفاع بسنده می کرد. از اینرو بعد از حمله ترکان به سغد و پس از آنکه او را سرزنش کردند^{۱۴۵} حاضر به نبرد با سغدیان شد. در منابع آمده است که حیان نبطی، بر خلاف سعید، در مورد نبرد با سغدیان اصرار می ورزید. طبری گوید مشاجره ای میان او و عربها در گرفت. آنان می گفتند که سغد «بستان امیر مؤمنان»^{۱۴۶} است و از او می خواستند که به این نبرد نرود. حیان اعتراض کرده بود که «بیکار در راه خدا را بگذارم و بروم» پس او را تحقیر کردند که «ای نبطی بازگرد. حیان در پاسخ گفت: «النبط الله وجهک»^{۱۴۷} گویند حیان بزرگ دهقانان مرو بود و ترحیح می داد که عربها با سغد بان در حالت جنگ باشند که مانع از برقراری مناسبات تجاری میان آن دو بود.^{۱۴۸} به هر تقدیر عربها کینه او را به دل گرفتند و به سعید شکایت کردند که «این برده بزرگترین دشمن عربان و عاملان است. خراسان را بر ضد قبیله بنی مسلم بشورانید، بر ضد تو نیز قیام می کند و خراسان را می شوراند، آنگاه در یکی این قلعه ها حصار می کشد»^{۱۴۹} بدگویی آنان در سعید اثر کرد و چند روز بعد حیان را زهر داد و کشت.

سپاهیان سعید یک بار دیگر نیز از حیحون عبور کردند ولی در جنگ با ترکان شکست خوردند و بسیاری کشته شدند. از این رو جمعی از بزرگان خراسان نزد مسلمه

۱۴۳. طبری، ج ۹، ص ۴۰۱۶.

۱۴۴. همان کتاب، ص ۴۰۱۷.

۱۴۵. به او گفتند «از خراسان بازمانده ای که ترکان حمله آورده اند و کافر شده اند.» پس سعید به نبرد آنان رفت. او سپاه خود را از عسارت و تهاه کردن سغد که پشتیبان امیر مؤمنان بود باز می داشت. هرگاه توفیقی نصیب مردان جنگی او می شد و غنیمت و امیر می گرفتند، سعید اسیران را آزاد و مردان مذکور را مجازات می کرد. ابن کثیر مایه رنجش سپاهیان می شد. طبری، همان کتاب، ص ۴۰۲۱-۳. ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۳۵. بلاذری، ص ۵۹۶.

۱۴۶. ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۳۵. طبری، ج ۹، ص ۴۰۲۳.

۱۴۷. همان کتاب، ص ۱۳۵.

۱۴۸. شعبان، ص ۱۰۰.

۱۴۹. طبری، ج ۹، ص ۴۰۲۳.

رفتند و از او شکایت کردند. وی نیز سعید را برکنار و سعید بن عمرو حرضی را جانشین او کرد.^{۱۵۱} اما طبری گوید سعید بن عبدالعزیز را عمر بن هبیره در سال ۱۰۳ برکنار کرده بود. او در این زمان به جای مسلم و ولایتدار عراق و خراسان شده بود.^{۱۵۱} بلاذری انتصاب ابن هبیره را در زمان خلافت هشام بن عبدالملک گزارش کرده است.^{۱۵۲} از آنجا که سعید بن عبدالعزیز فقط یک سال در خراسان بود، و هشام در سال ۱۰۵ به خلافت رسید، ظاهراً خبر طبری صحیحتر است. بهر تقدیر، عمر از مردان مکتب حجاج و در عهد او متصدی کارهای بزرگ بود. چون مسلمة نشوایسته بود از عراق و خراسان خراجی به دمشق فرستاد، خلیفه او را برکنار کرده بود.^{۱۵۱}

جری به پیشهاد خلیفه در سال ۱۰۳ هجری به خراسان گمارده شد.^{۱۵۵} او بیدرتنگ به ماوراءالنهر لشکر کشید و چون در پیکار با سفدیان موفق شد، فتحنامه برای خلیفه نوشت، نه عمر بن هبیره. یکی از دلایل برکناری او نیز همین بود.^{۱۵۶} دلیل دیگر اینکه فقط خمس غنائم را برای ابن هبیره می فرستاد و او که مردی حریص بود حرضی را عزل کرد.^{۱۵۷} ابن هبیره در سال ۱۰۴ مسلم بن سعید را که نزد حجاج ادب آموخته و فاضل شده بود^{۱۵۸} ولایتدار خراسان کرد.

اوضاع خراسان در زمان ورود مسلم^{۱۵۹} آرام بود؛ خطری از خارج آن را تهدید

- ۱۵۰. بلاذری، ص ۹۷.
- ۱۵۱. طبری، ج ۹، ص ۲۶-۲۵، ج ۲، ص ۱۳۵.
- ۱۵۲. بلاذری، ص ۹۶.
- ۱۵۳. ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۴۰.
- ۱۵۴. شعبان، ص ۱۰۲.
- ۱۵۵. طبری، ج ۹، ص ۲۱۰.
- ۱۵۶. همان کتاب، ص ۲۰۳۷، این خلدون، ج ۴، ص ۱۳۷.
- ۱۵۷. شعبان، ص ۱۰۳.
- ۱۵۸. طبری، ج ۹، ص ۲۰۲۹.
- ۱۵۹. طبری شرح دربار و ورود مسلم به دارالاماره آورده است که نشان می دهد تا چه حد رفت و آمد و میان امری عادی شده بود. گوید سعید در نیمروز به خراسان رسید. در دارالاماره زیارت یافت، وارد مسجد شد، در اطاقکرتبلی بنشیند، یافت، پس سوار گرد، خادمی از در اطاقکرتبلی فرآمد، بدو گفتند: امیر آمده و پیشاپیش او برکت شای را وارد دارالاماره و مجلس ولایتدار کرد. چون به حرضی خبر رسید کسی را نزد مسلم فرستاد تا جوابا شود به اعانات آمده یا وزارت یا زیارت؟ امیر او را از انتصاب خود آگاه کرد و سپس دستور داد حرضی را زندانی کنند. ج ۹، ص ۴۰۵.

نمی کرد، قبایل عرب اظهار نارضایی نمی کردند و با اینکه حیوان را مسموم کرده بودند، در میان ایرانیان نیز نشانه ای از سرکشی دیده نمی شد.^{۱۶۱} از این رو ابن هبیره در صدد برآمد تا بخشی از خراج خراسان را مازاد بر مستمری جنگاوران، از بزرگان ایرانی و عرب وصول کند. والی پیشین در برابر این دستور ابن هبیره مقاومت کرده بود.^{۱۶۱} مسلم نیز چون با مخالفت اهالی مواجه شد گروهی را نزد ابن هبیره فرستاد تا او را از این کار منصرف کنند. آنان بدو گفتند:

به خدا اگر آن را یگیری از مردمی خواهی گرفت که در کار مقابله و زبون کردن دشمنت تیر و منندند، و این کار مردم خراسان را از لحاظ لوازم و مرکوب و سلاح زیان می زند. ما در مرزی هستیم، در معرض دشمنی که جنگشان پایان پذیر نیست؛ یکی از ما چندان آهن پوشد که زنگ آن به پوستش می رسد، تا آنجا که خادمی که به خدمت یکی در است، از بوی آهن روی از مولا و مخدم خویش می گرداند. شما در ولایتی هستید مرفه در پوشش نازک و الوان، کسانی که به این مال متهم شده اند، سران مردم خراسان و اهل ولایاتند که بار سنگین جنگها را می برند، به نزد ما جمعی هستند که از هر سوی آمده اند، که بر خران بوده اند و ولایتداری کرده اند و اموال را برده اند و اینک به نژده آنهاست فراوان و بسیار.^{۱۶۲}

ابن هبیره به شکوفه آنان ترتیب اثر نداد و نتیجه آن شد که جنگاوران پس از آن میلی برای رفتن به جنگ و یاری و همکاری با مسلم نشان ندادند.^{۱۶۳}

از اقدامات بی سابقه مسلم انتصاب یکی از دهقانان به مقام مرزبان مرو بود، او بهرام پیشین نام داشت.^{۱۶۴} ظاهراً ابن هبیره به مسلم توصیه کرده بود که در انتخاب مسئولان وقت کند و از مردم هر ولایت بخواهد که عاملان را برای خویش برگزینند، وقتی کسی را برگزیدند، وی را ولایتدار کن، اگر نکو بود از آن تو است و اگر بد بود

- ۱۶۰. شعبان، ص ۱۰۳.
- ۱۶۱. ولهاورن، ص ۳۵۲.
- ۱۶۲. طبری، ج ۹، ص ۲۰۵۲.
- ۱۶۳. ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۵.
- ۱۶۴. طبری، ج ۹، ص ۲۰۵۳.

پروپشگاه علوم انسانی و تحقیقات تاریخی
رتال جامع علوم انسانی

مربوط به آنهاست و نه تو و معذور خواهی بود.^{۱۶۵} این نخستین بار بود که والی اموی در امور محلی دخالت می کرد و در حقیقت بهرام سپس از این پس به نام عامل اموی بر ایرانیان حکومت می کرد.

خلافت هشام بن عبدالملک

در سال ۱۰۵ هجری هشام بن عبدالملک به خلافت رسید. مسلم در حال پیشروی به سوی فرغانه بود که خبر یافت که ابن عبیدیه برکنار و حکومت خراسان از عراق جدا گردیده است. با وصول این خبر بسیاری از مردان جنگی سلاح خود را بر زمین نهادند. اما خلیفه مسلم را به ادامه نبرد امر کرد و سپس اسد بن عبدالله قسری برادر حاکم جدید عراق را که جوانی کم سن و سال بود جانشین وی کرد.^{۱۶۶}

بیشتر لشکر کشیهای اسد در ایام سه سال ولایت او در نواحی کوهستانی غرجهستان و غور بود.^{۱۶۷} طبری به نقل از مدائنی گوید که در سال ۱۰۷ هجری اسد سپاهسانی که در بروقان بودند را به بلخ آورد، و بدانان خانه داد و می خواست هر قبیله ای را جدا و به ترتیب در پنج ناحیه جای دهد که گفتند دچار تعصب خواهند شد، و آنها را بیامیخت.^{۱۶۸} او ظاهرأ در نظر داشت مقرر حکومت را از مرو به بلخ آورد و یکی از دلایل این انتقال این بود که می خواست با هیاطله هم پیمان شود که دشمن ترکان بودند. بدین سبب پادگان نظامی بروقان را به بلخ آورد که به سرزمین هیاطله نزدیکتر بود.^{۱۶۹} برای بنیان شهر بلخ، بر هر بخشی به اندازه خراج آن فعلگان خواهی کرد. برمک پدر خالد بن برمک را بر کار بنیان بلخ گماشت،^{۱۷۰} و چون شهر ساخته شد دیوان مرو را بدانجا منتقل کرد.^{۱۷۱}

عشایر عرب ظاهراً تحت تأثیر مرزبان مرو با این عمل مخالف بودند زیرا عمر

قدرت از مرو به بلخ منتقل می شد و آنان از اعتباری که در سراسر حکومت بنی امیه داشتند، محروم می گردیدند. گویا نصر بن سیمار و سایر امرای عرب در بروقان نیز بدین امر رضان داده بودند و شاید در صدد تدارک توطئه بی علیه اسد برآمده بودند.^{۱۷۲} بلادری می گوید: اسد از نصر بن سیمار سختانی شنید و او را نزد و همراه سه تن به اتهام هرزه درآیی نزد خالد [بن عبدالله قسری در عراق] فرستاد.^{۱۷۳} چندی بعد خلیفه اسد را برکنار و اشرس بن عبدالله را به خراسان گمارد. ولهاوزن گوید اسد با دهقانان خراسان خوش رفتاری کرده بود و آنان هبشتی را همراه او به عراق فرستادند.^{۱۷۴}

طبری آورده است که چون اشرس به خراسان آمد مردم از خرسندی تکبیر گفتند و او را کامل^{۱۷۵} نام دادند که شخصاً به تمام امور، از کوچک و بزرگ، رسیدگی می کرد و نخستین کسی بود که رباط را بنا کرد - جایی که برای استقرار اساوره اختصاص داشت تا سرحد را از حملات دشمن محفوظ نگاهدارند.^{۱۷۶} اشرس از بدو بزود به مرو از مردم خواست مردی متقی و فاضل که او را سوی مردم ماوراءالنهر فرستم که آنها را به اسلام بخواند.^{۱۷۷} نزد او آوردند. آنان ابوصیداء صالح بن طریف ضمیمی را آوردند. چون ابوصیداء در زبان فارسی مهارت نداشت، ربیع بن عمران تمیمی را نیز همراه او کردند. ابوصیداء به دو شرط سفارت اشرس را پذیرفته بود:

۱- از مسلمانان جزیه گرفته نشود

۲- اگر عاملان با او همکاری نکردند، اسد جانب او را بگیرد.^{۱۷۸}

بارتولد گوید پیروزی و موفقیت هیبتهای پارسی و عربی که اسد به ماوراءالنهر فرستاد «فوق العاده زیاده بود و این امر حسن عداوت و بدخواهی را در بین مأمورهای خزانة و دهقانان زنده ساخت.» زیرا دهقانها طالب حفظ موقعیت طبقاتی خود بودند و به همان علت «بر گسترش و انتشار یک چنان آیینی که هنوز خصوصیت و روحیه

۱۷۲. شعبان، ص ۱۰۸.

۱۷۳. بلادری، ص ۵۹۸، طبری، ج ۹، ص ۴۰۸۴.

۱۷۴. ولهاوزن، ص ۲۵۶.

۱۷۵. طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۰.

۱۷۶. بارتولد، ص ۲۱.

۱۷۷. طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۳.

۱۷۸. طبری، ج ۹، ص ۴۰۴۳.

۱۶۵. همان کتاب، ص ۴۰۷۱.

۱۶۶. ولهاوزن، ص ۲۵۵.

۱۶۷. شعبان، ص ۱۰۷.

۱۶۸. طبری، ج ۹، ص ۴۰۷۹.

۱۶۹. شعبان، ص ۱۰۸.

۱۷۰. طبری، ج ۹، ص ۴۰۷۹.

۱۷۱. بلادری، ص ۵۹۸.

دموکراسی خود را از دست نداده بود» با دیده تحقیر نظر می کردند.^{۱۷۹} موفقیت این سیاست در عین حال موجب کاهش درآمد خراسان شد، از این رو اشرس ناچار به رویه جراح بن عبدالله بازگشت و به عاملان خود دستور داد، از هر کس، حتی کسانی که اسلام آورده بودند چون گذشته خراج بگیرند.^{۱۸۰} بلاذری گوید او بر خراج خراسان افزود و دهقانان را تحقیر کرد و از نومسلمانان ضعیف جزیه گرفت.^{۱۸۱} پس عرب و ایرانی از او روی گردانند، سقیران او نیز به مخالفان پیوستند.^{۱۸۲} و اهالی سغد و بخارا کافر شدند. عرب او را «بندفال خیانتگر قوم خویش» و ایرانیان وی را «جعفر» لقب دادند.^{۱۸۳} هشام در سال ۱۱۱ والی اموی خراسان را برکنار و جنید بن عبدالله بن مری را جانشین او کرد.

جنید به سمرقند لشکر کشید و پیروز شد. سال دیگر از مرو جانب طخارستان ناخت. در اثنای جنگهای سختی که در گرفت و به سبب ناکامی در برابر ترکان، به خلیفه نامه نوشت و یاری جست. هشام ۲۰ هزار تن، نیمی بصری و نیم دیگر کوفی، با ۳۰ هزار نیزه و سپر برای او فرستاد و به او نوشت: «مقرری معین کن. مانعی نیست که برای ۱۵ هزار کس مقرری معین کنی.»^{۱۸۴} شعبان به طوری مشروح نشان داده که این سپاه تازه نفس نیز در مرو مستقر شد. او ضمناً عبارت اخیر نامه هشام را به طور شایان توجهی تعبیر کرده است و می گوید: «هشام دریافته بود که بعضی جنگاوران عرب مستقر در مرو رفته رفته در جامعه ایرانی جذب شده و حاضر به شرکت در جنگ نبودند. از اینرو حدی برای تعداد مقرری بگیران تعیین کرده بود. بدین ترتیب در عمل عربهای مرو به دو دسته جنگاوران و کسانی که مستقر شده بودند تقسیم می شدند. دسته اخیر با دهقانان پیوندهای استواری برقرار نموده و مانند مسلمانان ایرانی زیر فرمان دهقان مرو بودند. خلیفه مردان جنگی تازه وارد را به مرو آورد و مقابله مرو را

به سایر نقاط خراسان کوچ داد.^{۱۸۵}

علی رغم اینکه خلیفه قوای تازه نفسی برای او فرستاده بود، جنید در دو سال آخر حکومت خود به جایی لشکر نکشید. در گزارش حوادث سال ۱۱۵ آمده است که قحطی و گرسنگی سختی در خراسان افتاده بود. در این میان جنید به عمال خود نوشت: «که مرو امن و آرام بود و روزیش از هر طرف به فراوانی می رسید. آنگاه منکر نعمتهای خدا شد [اشاره به سوره نحل، آیه ۱۳]. آذوقه به آنجا حمل کنید.»^{۱۸۶} مقصود جنید ظاهراً این بود که نواحی که آذوقه مرو را فراهم می کرد به دست کفار افتاده و از این رو قحطی در مرو پیدا شده بود.^{۱۸۷} بلاذری گوید در زمان جنید «داعیان بنی هاشم در ولایت او همه جارفتند و کار ایشان بالا گرفت.»^{۱۸۸} او در سال ۱۱۶ در مرو درگذشت و خلیفه عاصم بن عبدالله بن یزید هلالی را به جای جنید نشانید.

قیام حارث بن سریح

بعد از وفات جنید شورشی علیه حکومت اموی به رهبری حارث بن سریح در خراسان آشکار شد. حارث از بزرگان ازد و از جنگاوران مهاجر عرب بود که از بصره به مرو منتقل شده بودند. او در جنگهای زمان اشرس در سال ۱۱۱ هجری دلاوریها کرده بود. بدان سبب که به بی عدالتی جنید اعتراض کرده بود،^{۱۸۹} او را ۴۰ تازیانه زده بودند.^{۱۹۰} و لهاوزن گوید قیام سریح احتمالاً در واپسین سال زندگی جنید در مادینه النهر آشکار شده بود.^{۱۹۱}

سریح یا هواداران خود از فارابی به بلخ ناخت. در این زمان ۴ هزار مرد جنگی همراه داشت.^{۱۹۲} او نصر بن سیار عامل بلخ را از آن شهر بیرون راند. سپس جوزجان و

۱۸۵. شعبان، ص ۱۸-۱۱۴.

۱۸۶. طبری، ج ۹، ص ۴۱۳۸.

۱۸۷. بار تولد، ص ۲۳.

۱۸۸. بلاذری، ص ۵۹۹.

۱۸۹. دائرة المعارف اسلام، ج ۲، ص ۲۲۳.

۱۹۰. طبری، ج ۹، ص ۴۱۴۲.

۱۹۱. ولهاوزن، ص ۲۶۶.

۱۹۲. طبری، ج ۱، ص ۴۱۴۲.

۱۷۹. بار تولد، ص ۲۲-۲۱.

۱۸۰. طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۴.

۱۸۱. بلاذری، ص ۵۹۸.

۱۸۲. بار تولد، ص ۲۲، طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۴.

۱۸۳. طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۱.

۱۸۴. همان کتاب، ص ۲۱۳۶، بلاذری، ص ۵۹۹.

طالقان و مرو رود را گرفت و به دروازه مرو رسید. بدو گفتند از ورود به مرو خودداری کن «مرو مرکز خراسان است و سواران آنجا بسیار است، اگر فقط با غلامان خویش با تو تلافی کنند از تو انتقام می گیرند. بدان، اگر سوی تو آمدند با آنها تیرد می کنی و اگر بماندند آذوقه را از آنها می ببری»^{۱۹۳} جماعت سریع اکنون به ۶ هزار مرد جنگی رسیده بود^{۱۹۴} از آن جمله بودند بنی ازد و بنی تمیم و دهقانان جوزجان، فاریاب، مرو و بادغیس.^{۱۹۵}

طبری گوید عاصم دریافت کرده بود که مردم مرو با حارث بن سریع مکاتبه دارند. پس به آنان گفت:

ای مردم خراسان شما با حارث بن سریع بیعت کرده اید که به هر شهری می رسد، آن را برای وی خالی می کنید. من به سرزمین قوم خویش، ابر شهر میروم و از آنجا به امیر مومنان نامه می نویسم تا ده هزار کس از مردم شام را به کمک من فرستد.^{۱۹۶}

پاران عاصم گفتند اگر مال خرج کند، در کنار او خواهند جنگید:

عاصم با مردم مرو و دیگران از شهر بیرون آمد و در جیاسر به نزدیک کلیسا اردو زد و به هر یک از سپاهیان یک دینار داد و کسان از رفتن به نزد وی سستی گرفتند که به هر کس ۳ دینار داد، به سپاهیان و غیر سپاهیان داد و چون دو گروه به هم نزدیک شدند گفت تا پلها را شکستند.^{۱۹۷}

پاران حارث که در بیابان بیرون شهر محاصره شده بودند از او خواستند به آنان اجازه عبور دهند تا نزد عاصم رفته، درباره عقاید خود بحث و مناظره کنند که نپذیرفت.^{۱۹۸} در این هنگام ۴ هزار مرد جنگی از بنی تمیم و بنی ازد از اردوی حارث جدا شدند و به عاصم پیوستند. دلیل این حرکت را وجود امیران هیاطله در جمع هواداران حارث

آورده اند.^{۱۹۹}

به هر تقدیر، حارث حمله را آغاز کرد و بسیاری از سپاه او در «نهر مرو و نهر یزرگ» غرق شدند، جمعی گریختند و بعضی دهقانان و امیران هیاطله نیز به شهرهای خود باز گشتند. حارث در این نبرد شکست خورد اما فرستاده به اردوی عاصم گسیل داشت تا با آنان بحث و مناظره کند. مقاتل بن حیان بن بطنی سخنگوی والی اموی اعتراض کرده که: ای مردم خراسان، ما همانند یک خانه بودیم و مرزمان یکی بود و بر ضد دشمن هم سخن بودیم، آنچه را یار شما کرده نمی پستندیم و امیر ما فقیهان و قاریان اصحاب خویش را سوی وی فرستاد، اما او یک کس را فرستاده!

بار دوم عاصم حمله کرد و بعد از جنگی سخت حارث از دره مرو گذشت و نزدیک مترلکاه راهبان سربرده زد و عاصم دست از او برداشت.^{۲۰۰}

سال بعد عاصم به خلیفه نامه نوشت که کار خراسان تنها با پیوستن به عراق سامان می گیرد. زیرا آذوقه و کمک رساندن به آن زودتر انجام می گیرد.^{۲۰۱} هشام نیز خراسان را به قلمرو خالد بن عبداللّه ضمیمه کرد و او نیز برادر خود اسد بن عبداللّه قسری را برای بار دوم به جای عاصم به ولایت خراسان گمارد.

عاصم در حال جنگ با حارث بود که خبر رسید خلیفه او را برکنار کرده است. پس با حارث صلح کرد و توافق کردند به هشام بنویسند «رعایت کتاب خدا و سنت پیامبرش را از او بخواهند و اگر نپذیرفت بر ضد وی فراهم شوند»^{۲۰۲} بدین ترتیب والی اموی به شورشیان پیوست و هر دو خلیفه را خلع کردند.

حارث از پیروان فرقه مرجئه بود.^{۲۰۳} به شرحی که آمده جهم بن صفوان مشکلم بنام

۱۹۹. شعبان، ص ۱۱۹.

۲۰۰. همان کتاب، ص ۲۱۴۶.

۲۰۱. همان کتاب، ص ۲۱۴۷؛ این جلدون ج ۲، ص ۱۵۱.

۲۰۲. همان کتاب، ص ۲۱۵۲.

۲۰۳. طبری، ج ۹، ص ۲۱۴۹.

۱۹۳. همان کتاب، ص ۲۱۴۳.

۱۹۴. همان کتاب، ص ۲۱۴۲؛ این جلدون، ج ۲، ص ۱۶۰.

۱۹۵. همان کتاب، ص ۲۱۴۳.

۱۹۶. همان کتاب، ص ۲۱۴۴.

۱۹۷. طبری، ج ۹، ص ۲۱۴۴.

۱۹۸. همان کتاب، ص ۲۱۴۵.

اهل مرجئه دبیر و ترجمان او بود.^{۲۰۴} در واقع سریع علیه تبعیضهای حکام اموی قیام کرده بود زیرا سیاست این حکام نسبت به سواالی سایه تحریک دشمنان خطرناکی در خارج از مرزهای اسلام و مایه نگرانی و دل سردی مسلمانان در داخل شده بود.^{۲۰۵} او با گرفتن جزیه و خراج از مسلمانان به طور عموم مخالف بود و آزار و اذیت اهل ذمه را نیز روا نمی دانست. عربها، موالی و اهل ذمه همه به نهضت او پیوستند و از این رو نهضت او را تنها جنبشی در صدر اسلام می دانند که برای احقاق حقوق اهل ذمه علیه حکام اموی دست به شمشیر برد.^{۲۰۶} سریع و پیروان او خواهان برقراری حکومتی بر اساس اسلام، کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بودند که بر اصل شورا به شیوه عهد خلفای راشدین استوار بود.^{۲۰۷} او ظاهراً هنگام ورود به مرو و جامه سیاه پوشیده و به تقلید از سنت پیامبر (ص) پرچم سیاه برافراشته بود.^{۲۰۸} حارث خود را صاحب رسالتی می دانست چون در مناظره و بحث درباره عقاید مرجئه شرکت می کرد و به شرحی که رفت در میدان جنگ نیز مکرر دشمن را به بحث دعوت می نمود.

اسد بن عبدالله قسری در سال ۱۱۷ به خراسان آمد. قلمرو خلیفه در خراسان در این زمان منحصر به مرو و لیسابور بود.^{۲۰۹} از این رو انتصاب اسد به ولایت خراسان در شرایط نابسامان این خطه، حاکی از اعتماد خلیفه به شایستگی او است.^{۲۱۰} ولهاوزن روایتی دیگر نیز آورده است که خالد قسری برادرش را به خراسان گمارد.^{۲۱۱} اسد بعد از ورود به مرو ابتدا عاصم را دستگیر و مجازات کرد. سپس سپاهی تحت فرمان عبدالرحمان بن نعیم غامدی به جنگ حارث به مرور فرستاد.^{۲۱۲} ظاهراً جنگی میان طرفین در نگرقت، و حارث پیشتر به ماوراءالنهر گریخته بود. اسد به تعقیب حارث در

۲۰۴. دایرة المعارف اسلام، چاپ دوم، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲۰۵. ولهاوزن، ص ۴۶۷.

۲۰۶. دایرة المعارف اسلام، همانجا.

۲۰۷. طبری، ج ۹، ص ۴۱۴۹.

۲۰۸. دایرة المعارف اسلام، همانجا.

۲۰۹. طبری، ج ۹، ص ۴۱۵۸.

۲۱۰. ولهاوزن، ص ۴۶۷.

۲۱۱. همانجا.

۲۱۲. طبری، ج ۹، ص ۴۱۵۸.

ماوراءالنهر پرداخت و با شدت عمل و گاه با امان دادن، شهرهایی را که از حارث جانبداری کرده بودند، گرفت. حارث به ترمذ پناه برد و ایرانیان در دفاع از او دلاوری و از جان گذشتگی کردند، اما سرانجام به طخارستان گریخت.^{۲۱۳}

اسد سال بعد، پایتخت خراسان را به بلخ منتقل کرد که به سرزمین طخارستان نزدیکتر و برای استقرار پادگان نظامی مناسبتر بود. به ویژه آنکه به خلاف مرو و جنگاوران این شهر هنوز جذب جامعه ایرانی نشده و علاوه بر این جمعیت بلخ کمتر از مرو بود و نمی توانست به اندازه اهالی آن شهر بر عربها تأثیر گذارد.^{۲۱۴} در همین سال سپاهی به فرماندهی جدیع کرمانی، یکی از بزرگان ازده به جنگ سریع اعزام شد. او در بدخشان واکه به دست حارث افتاده بود محاصره کرد و گرفت و اصحاب حارث را به شدت مجازات کرد.^{۲۱۵}

اسد سپس به دختل لشکر کشید. ابتدا شکستی سخت خورد ولی بار دوم فتحی بزرگ نصیب او شد و توانست بار دیگر سیادت عربها را در شرق خراسان برقرار سازد.^{۲۱۶} اسد خبر این پیروزی را به برادرش نوشت، اما خلیفه که جز خبرهای ناگوار از خراسان نمی شنید، این خبر را باور نکرد، از این رو مقابل بن حیان که مورد اعتماد هشام بود به دمشق رفت تا خبر این فتح را شخصاً به سماع خلیفه برساند.^{۲۱۷} اسد در سال ۱۲۰ هـ. ق در بلخ درگذشت. گویند مورد وثوق دهقانان بود.

خلیفه در سال ۱۲۰ هـ. ق خالد قسری را که ۱۵ سال بر عراق حکومت کرده بود، برکنار کرد و تا عزل او دوره نهایی حکومت اموی نیز آغاز شد.^{۲۱۸} خلیفه برای سامان دادن به قیام و آشوب در عراقی یوسف بن عمر ثقفی، از مردان قبسی بسیار متعصب را به جای خالد گمارد.^{۲۱۹} در این زمان حکومت خراسان از عراق جدا شده بود. اسد به روایت مدائنی، قبل از مرگ، جعفر بن حنظله را جانشین خود کرده بود. او نیز جدیع

۲۱۳. همان کتاب، ص ۴۱۵۹؛ ولهاوزن، ص ۴۶۸-۹.

۲۱۴. شعبان، ص ۱۲۲-۳.

۲۱۵. طبری، ج ۹، ص ۴۱۶۵؛ ولهاوزن، ص ۴۶۹.

۲۱۶. طبری، ج ۱۰، ص ۴۱۸۱-۴۲۱۰؛ ولهاوزن، ص ۴۷۰-۲.

۲۱۷. طبری، ج ۱۰، ص ۴۲۰۱؛ ولهاوزن، ص ۴۷۳.

۲۱۸. ولهاوزن، ص ۴۷۳.

۲۱۹. ولهاوزن، ص ۴۷۴.

کرمانی که عامل مرو بود را عزل و منصور بن عمرو را به جای او گمارده بود.^{۲۲۰} طبری روایتهای مختلفی دربارهٔ مشورت هشام با یاران خود دربارهٔ والی آیندهٔ خراسان نقل کرده است. نظر خلیفه همواره به نصر بن سیار بود. اما یوسف که جدیع کرمانی را در خراسان گمارده بود با خلیفه مخالفت می کرد. ایراد عمده‌ای که از نصر می گرفت این بود که وی در خراسان عشیره‌ای ندارد.^{۲۲۱} شعبان این روایت طبری را رد کرده و آورده است که نصر طرفداران فراوانی در خراسان داشت و بزرگ مضر بود.^{۲۲۲}

نصر بیشتر عمر خود را در خراسان در خدمت امویان گذرانده و در خدمت دیوانی و در میدان جنگ سالخورده و کارآزموده شده بود. در لشکرکشیهای قتیبه شرکت کرده بود و در اثر خدمات ارزنده‌اش قریه‌ای بدو بخشیده بودند. چون در سالخوردگی زمام امور را به دست می گرفت او را شیخ خراسان می خواندند.^{۲۲۳}

بدهر تغدیر، نصر چهار ماه بعد از مرگ اسد به خراسان گمارده شد. طبری دربارهٔ سیاستی که او برای ادارهٔ امور داخلی خراسان پیش گرفت آورده است که نصر کمی جز مضر را مصدر امور و عامل نواحی خراسان نمی کرد. او اضافه می کند «خراسان را چنان آباد کرد که پیش از آن چنان آبادی ندیده بود. خراج را کاست و کار ولایتداری و خراجگیری را نکوراه برد.»^{۲۲۴} نصر برنامهٔ اصلاحات مهم مالی خود را در خطابه‌ای که در سال ۱۲۰ هـ.ق. در مرو ایراد کرد به شرح زیر برشمرد:

بدانید که بهرامسپس بخشندهٔ گبران بود که چیزشان می داد و از آنها دفاع می کرد و بارهایشان را بر مسلمانان می نهاد. بدانید که اشیدان سپهر گریگور بخشندهٔ نصاری بود. بدانید که عقیبه یهودی بخشندهٔ یهود بود و چنین می کرد؛ بدانید که من بخشندهٔ مسلمانانم چیزشان می دهم و از آنها دفاع می کنم و بارهایشان را بر مشرکان می نهم، اما یتاچار باید خراج به جدی که رقم رفته برسد و کامل شود، من منصور بن عمرو را بر

شما گماشتم و دستورش دادم که میان شما عدالت کند. هر یک از مسلمانان که سرانه از او گرفته می شود با خراجش سنگین شده و نظیر آن سبک شده به منصور بن عمر خبر دهد تا آن را از مسلمانان به شریک انتقال دهد.

گویند هفته هنوز به آخر نرسیده بود که بسیاری از این بنی عدالتیها بر طرف شد.^{۲۲۵} از دیگر تحولات مهم در این ایام انتقال قطعی پایتخت خراسان به مرو بود.^{۲۲۶}

بدین ترتیب نصر بن سیار توانسته بود خراسان را مطیع و پایه و اساسی برای نسای حقوق عربها و ایرانیان مسلمان ایجاد کند. اما با مرگ هشام این خطه نیز دچار همان جنگهای داخلی و رقابتهای قبیله‌ای گردید که اوضاع سایر نقاط قلمرو اموی را آشفته کرده بود. نصر از این پس تا قیام ابو مسلم خراسانی گرفتار عواقب کشمکشهای حاشینینی در شام و جنگ و گریز با جدیع کرمانی رقیب دیرین خود بود. حارث بن سربیع نیز از این فرصت استفاده می کرد. گاه با نصر عهد دوستی می بست و او را وادار می کرد نزد خلیفه از او شفاعت کند و زمانی به کرمانی می پیوست و هر دو به جنگ نصر می رفتند. در همهٔ این اوقات مرو صحنهٔ پیکار بود. در سال ۱۲۹ هـ.ق. که به دست کرماتی و حارث افتاده بود، نصر بار دیگر به مرو حمله کرد. اما قبل از آنکه سرنوشت این نبرد روشن شود، ابو مسلم خراسانی در روستایی در حوالی مرو بر چم قیام عباسی را برافراشت و رشتهٔ امور را از کف بنی امیه ربود؛ که سرانجام به انقراض امویان و تأسیس سلسلهٔ عباسی منجر شد.

کتابشناسی

ابن الاثیر، عزالدین علی. تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمهٔ عباس خلیلی، تهران.

۲۲۵. ۳۰ هزار کس از پرداخت جزیه معاف و ۸۰ هزار تن از غیر مسلمانان که مالیات سرانه نمی دادند، جزیه پرداختند. طبری گوید «خراج را طبقه بندی کرد و به جای درست برد آنگاه پرداختی را که مطابق صلح مقرر شده بود اجرا کرد.» همان کتاب، ج ۱۰، ص ۲۲۸.
۲۲۶. شعبان، ص ۱۲۸.

۲۲۰. طبری، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

۲۲۱. طبری، ج ۱۰.

۲۲۲. شعبان، ص ۱۲۸.

۲۲۳. باز تولد، ص ۲۵۰۶.

۲۲۴. طبری، ج ۱۰، ص ۲۲۶۷.

شرکت انتشارات کتب ایران، بی تا.

اخبار ایران از الکامل ابن اثیر. ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران. انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۹.

اشپولر، برتولد. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ج ۱. ترجمه جواد فلاطوری. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.

بارتولد، و. تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازده. ترجمه علی محمد زهما. کابل. د پوهنی مطبعه، ۱۳۴۴.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. فتوح البلدان. ترجمه محمد توکل. تهران. نشر نقره، ۱۳۶۷.

تاریخ ابن خلدون. ترجمه عبدالحمید آیتی. تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران، ۱۳۶۴.

زرین کوب عبدالحسین. تاریخ مردم ایران. تهران. امیرکبیر، ۱۳۶۸.
طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران. انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. زین الاخبار. تصحیح سعید نفیسی. تهران. چاپ رنگین، ۱۳۳۳.

یاقوت، شهاب الدین. المعجم البلدان. بیروت. دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹.
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.

The Cambridge History of Islam. Vol. 1 Cambridge. 1970.

Gibb, H.A.R. *The Arab Conquests in Central Asia* London. 1923

Shaban, M. A. *The Abbasid Revolution*, Cambridge. 1970.

Wellhausen, J. *The Arab Kingdom and its Fall*. Tr. M. G. Weir. Beirut.